

# میلپیتھانیت

۸ مارس، روز جهانی زن





- ۲ ..... مصاحبه میلیتانت با رفیق سارا قاضی به مناسبت روز جهانی زن
- ۱۱ ..... مصطفی صابر، «اعتراض عریان» و پرسش هایی بی پاسخ
- ۱۴ ..... مارکسیسم و مسأله زنان (پاسخ به یک نقد)
- ۲۴ ..... استیو هدلی، فعال سندیکالیست پیشرو، به اعمال خشونت خانگی متهم شد
- ۲۵ ..... از پیدایش ستم جنسی بر زنان تا راهکار مبارزه با آن
- ۲۸ ..... «انقلاب زنانه»، یا زنان انقلابی؟
- ۳۱ ..... به زنان کارگر
- ۳۲ ..... پنجمین کنگره بین المللی علیه فحشا
- ۳۳ ..... درباره روز جهانی زنان
- ۳۴ ..... روز جهانی زنان کارگر
- ۳۶ ..... سرمایه داری و کار زن
- ۳۷ ..... نامه لنین به «اینسا آرماند» در مورد عشق آزاد

اسناد تاریخی:

- ۳۹ ..... \* به دفتر کنگره زنان (لنین)
- ۴۰ ..... \* پیام شادباش به کنگره سراسری «دپارتمان های گوبرنیا برای کار در میان زنان» روسیه (لنین)
- ۴۱ ..... ریشه های طبقاتی جنبش زنان

## مصاحبه میلیتانت با رفیق سارا قاضی به مناسبت روز جهانی زن

۱۷ اسفند ۱۳۹۱

۱- در ابتدا باید این پرسش همیشگی و بسیار مهم را- مهم از لحاظ نتایج سیاسی و پروگراماتیک متعاقب آن، و نه صرفاً از جنبه تنوریک- باری دیگر مطرح کرد که آیا اصولاً می توان از مسأله مشخصی به نام "مسأله زنان" صحبت کرد؟ به عبارت دیگر با درنظر داشتن اهمیت تحلیل طبقاتی در مارکسیسم، آیا اصولاً می توان چنین مسأله ای را متصور شد؟

از دیدگاه مارکسیزم انقلابی و در یک کلام "بله". از این دیدگاه، مسأله زنان در جامعه سرمایه داری به مانند حق آزادی بیان، حق آزادی مذهب، حق آزادی اقلیت های قومی و غیره، از جمله حقوق دموکراتیکی است که در نظام سرمایه داری مورد تعرض و نقض سیستماتیک قرار گرفته و به ویژه در نظام هایی مانند جمهوری اسلامی ایران جزو ابتدایی ترین حقوقی است که به دلیل اعمال سرکوب و خشونت شدید به عقب نشی نمی از طبقه کارگر و زحمتکش انجامیده.

امروز در نظام سرمایه داری ایران ستم وارد بر زنان که عملاً و کاملاً محسوس است، از دو زاویه وارد می آید: یکی ستمی که ذاتاً صاحبان تولیدی ها و کارخانه های تولیدی بر کارگران وارد می آورند (یا بر هرگونه کارگر و کارمند مزدگیر روا می دارند) و دیگری ستمی است که بر اثر تبعیض جنسی (یعنی به صرف این که زن هستند) به طور اخص بر زنان کارگر، کارمند در محیط کار (و حتی زنان دار زحمتکش در خانه) اعمال می گردد.

ستم سرمایه داران، از آن زاویه که به کلیه زنان زحمتکش و کارگر مربوط می گردد، مشکلی است تماماً طبقاتی؛ مشکلی که بر اثر تضاد و به اصطلاح شاخ به شاخ شدن دو طبقه سرمایه دار و کارگر (که شامل مزدگیران غیر وابسته به رژیم هم می شود) ایجاد می گردد و البته از دیدگاه مارکسیزم انقلابی برای رفع آن تنها یک راه وجود دارد و آن انقلاب سوسیالیستی است؛ انقلابی که در آن قدرت دولت سرمایه داری حاکم، به قدرت شوراهای کارگری، یعنی نظام شورایی، انتقال می یابد. با برچیده شدن کل نظام سرمایه داری، مسلماً تبعیض مزدی علیه زنان نیز پس از برقراری قوانین و سیستم نوین کار در جامعه برچیده می شود. البته در مرحله سوسیالیستی، این بدان معنا است که سود کار تولیدی در هر زمینه ای در میان تولیدکنندگان واقعی آن (کارگران) به طور مساوی تقسیم می گردد و در این جا است که قوانین نوین می تواند از تقسیم نابرابر میان مرد و زن جلوگیری کند. در نتیجه سطح زندگی کلیه کارگران به سطحی فوق العاده بالا نسبت به گذشته می رسد و سطح زندگی زنان کارگر در مقایسه با مردان کارگر مساوی می شود. این رفاه مالی در زندگی هر زن در هر زمینه ای در نفس خود، نیاز به تن دادن زنان به هرگونه کار خارج از شأن انسانی را می زداید. به خصوص که در این مرحله، راه به سوی پیشرفت و رسیدن به اهداف بهتر و مناسبتر، به روی هر زنی از هر سن و سالی باز می شود. در آن مرحله برطرف شدن نگرانی کمبود مالی که دغدغه ای برطرف ناشدنی در دنیای امروز زنان جامعه ما است، از فکر و ذهن هر زن زحمتکشی در نظام سوسیالیستی رخت برمی بندد... آه این آسایش خیال، بزرگترین هدیه ای است که به هر زن کارگر و مزدگیر امروز ما می توانی بدهی!

اما در دیدگاه مارکسیزم انقلابی، از آن جایی که تبعیض جنسی ابعاد دیگری هم دارد که بسیار عمیق تر است، آگاهی به آن ها و رفع آن ها در حقیقت بستگی به ابعاد خود انقلاب سوسیالیستی دارد. به عبارت دیگر بعد از انقلاب، ما تا چه اندازه در صحنه جامعه فعال باقی می مانیم و قادریم که در برچیدن ریشه های باقی مانده از نظام سرمایه داری پیشین همت می گماریم.

برخی از فعالین سیاسی چپی ما بر این باورند که به دنبال یک انقلاب سوسیالیستی و روی کار آمدن طبقه کارگر، مسائل به طور خود به خودی حل شده و مشکلی باقی نمی ماند. مارکسیست های انقلابی بر اساس اصول پیاده شده در کتاب "انقلاب مداوم" اثر لئون تروتسکی عمل کرده و نسل پس از نسل پشت جامعه اجتماعی و سیاسی خود را خالی نمی گذارند.

این امر، یعنی باقی ماندن در صحنه سیاسی و اجتماعی پس از انقلاب برای برچیدن ریشه‌ها و عوامل ستم و فساد متداول در جامعه سرمایه داری پیشین و برقراری قوانین نوین در دموکراسی کارگری، تنها تضمین برقراری آن قوانینی است که می‌تواند از آن پس حافظ حقوق دموکراتیک افراد در جامعه انقلابی ما باشد و حقوق زنان، یعنی برقراری قوانینی که متضمن حفاظت از حقوق مساوی زنان و مردان در جامعه است نیز از این شمار است. امروز قوانین تبعیض آمیز علیه زنان را می‌توان به طوماری تبدیل کرد: نابرابری در حق تحصیل در رشته مورد علاقه، نابرابری در حق ارث، وجود قوانین محدودکننده زن در ازدواج، نبود حق خروج آزاد از کشور و محدود کردن آن به "اذن ولی" و اجازه همسر یا پدر، نابرابری حقوق مادر با پدر و فرزندان، تنها نمونه‌هایی از قوانین زن ستیز کنونی است که باید بعد از انقلاب طبق اصول قوانین انقلابی ریشه کن گردد. اما جامعه هر قدر هم انقلابی باشد، باز هم نمی‌تواند تضمین کننده قوانین ضروری در رابطه با حقوق زنان باشد. زنان بعد از انقلاب، می‌توانند - و می‌باید - مانند مردان به راحتی در شوراها شرکت کنند و در جهت پیاده کردن این قوانین فعال باشند. حتی بعد از برقراری قوانین انقلابی، این تنها خود زنان هستند که می‌توانند و می‌باید اجرای این قوانین را در عمل از کل جامعه طلب کنند و در برابر مردانی که این قوانین را زیر پا می‌گذارند، ایستاده و در صورت لزوم آنان را تحویل قانون دهند.

بعد دیگر مبارزه زنان علیه تبعیض جنسی، رهایی خویش از چارچوب "خانواده" است. این بحث بنا به تجربه شخصی خود من، موضوعی تقریباً غیرقابل انجام به نظر می‌رسد، چون در یک حالت "ترس" ایجاد می‌کند. به نظر من دلیل این "ترس" یکی وابستگی مادی زنان به خانواده هایشان است و دیگری تأثیر ذهنی آن بر "معنویات" آن‌ها که مکتسب از فرهنگ بورژوازی است و سوم مسأله فرزندانشان است. لذا زنان ما اگر از به اصطلاح "موهبت" داشتن خانواده برخوردار باشند، نمی‌خواهند و می‌ترسند که به آن پشت کنند. به نظر من البته حق دارند، زیرا در ایران امروز امکان استقلال مادی تنها برای جماعت ناچیزی از زنان ما مقدور می‌باشد. سایر زنان، چه آنان که شاغلند و چه آنان که کار نمی‌کنند، عموماً آن اندازه درآمد ندارند که مستقل زندگی کنند. از نظر "اخلاقی" هم جامعه نسبت به زنانی که می‌خواهند مستقل زندگی کنند، با نگاه شک و تردید می‌نگردد. به این دلیل، مثلاً زنان مطلقه طبق ادبیات مردسالارانه رایج در جامعه باید "برگردند به خانه پدر". به علاوه به خاطر جو حاکم، اولاً کمتر کسی به او خانه اجاره می‌دهد و ثانیاً خود زن هم ترجیح می‌دهد تا به خانه پدر یا یکی از اقوام برود تا این که تنها زندگی کند. در جامعه ما کمتر زنی حق - و توانایی - داشتن محل زندگی مستقلی برای خود را دارد. افراد خانواده تا آخر عمر مجبورند در کنار هم به سر برند، تا از آسیب جو حاکم و فضای جامعه به دور باشند. این امر حتی در مورد آنان که در شهرستان‌های کوچک و یا روستاهای دور افتاده سکونت دارند هم صادق است. دیگر این که زنان ما حتی المقدور ترجیح می‌دهند که وقتی به "خانه شوهر" می‌روند با تمام قلندوری‌های او بسازند، ولی به اصطلاح "ننگ طلاق" را بر دوش نکشند، به خصوص اگر صاحب فرزند شده باشند که نه تنها به آن‌ها آسیب روحی می‌خورد، بلکه این "ننگ" بر دوش فرزندان نیز سنگینی خواهد کرد؛ در چنین زندگی اسفباری میلیون‌ها زن ایرانی روز را شب و شب را صبح می‌کنند، بدون این که از زندگی لحظه‌ای احساس لذت کرده و آرامش و آسایش داشته باشند.

در مقابل در جامعه سوسیالیستی که درآمد مرد و زن با هم برابر و مقدار آن برای یک زندگی آسایش بخش کافی می‌باشد، جوانب "اخلاقی" باقی مانده از فرهنگ سرمایه داری، تدریجاً در مسیر رسیدن به جامعه سوسیالیستی، از فرهنگ زوده می‌شود، زیرا که اولین تأثیر انقلاب کارگری بر جامعه بورژوازی، زدودن مذهب و اخلاقیات آن از فرهنگ جامعه است. مذهب، در این مرحله تبدیل به عقیده‌ای شخصی می‌شود و در قانون و مسائل اجتماعی نقشی ندارد (البته اقلیت‌های مذهبی هم مانند اقلیت‌های ملی حقوق محفوظ دارند و کسی به حقوق دموکراتیک آنان تجاوز نمی‌کند، ولی آنان نیز باید به انقلاب احترام گذاشته و عقاید مذهبی خود را درون اماکن مذهبی خود محدود کرده و از این مهم‌تر انتظار کمک مالی دولتی برای تبلیغات خود نداشته باشند). دوم وجود رفاه مادی زنان است که به تدریج در جامعه جا افتاده و ثابت می‌کند که زنان ذاتاً به اصطلاح "ضعیف‌تر" نیستند و قوانین نوین هم اجازه برخورداری توهین آمیزی را که ناشی از باقی مانده‌های فرهنگ بورژوازی است نسبت به زنان نمی‌دهد. اما مسأله فرزندان باعث می‌شود که به نظر برسد که در این دوران تمام زنان

بلافاصله بعد از انقلاب خواهان طلاق شده و "کانون گرم خانواده" را از فرزندانشان سلب نموده و برای آنان ایجاد ناراحتی های روحی و روانی می کنند.

موضوع اما در مرحله سوسیالیزم به این گونه است که آزادی های حقوقی و قانونی زنان در نفس خود سبب طلاق خود به خودی نمی شود. اگر روابط میان زن و شوهر به درجه ای بد شده باشد که یکی از طرفین خواستار جدایی باشد، قانون مانعی بر سر راه آن ها ایجاد نمی کند. در این حالت هم زن و هم مرد می توانند زندگی ای مطابق میل و توان مالی خود برای خودشان فراهم آورده و فرزندان مشترکشان را هم بر طبق توافق بین پدر و مادر (وحتی فرزندان) اسکان داده و امکان دیدار فراهم کنند. ضمناً فرزند هر زوج، فرزند کل جامعه محسوب می شود. از سوی دیگر اگر زن و شوهر مایل به ادامه زندگی با هم باشند، تنها تغییری که انقلاب در زندگی آنها پدید می آورد، این است که زن این فرصت را پیدا می کند که مثل شوهرش در خارج از خانه کاری تمام وقت داشته باشد و به یک فرد فعال و سازنده در جامعه تبدیل شود، اما وقتی به خانه می آید مجبور نباشد تا مانند خدمتکار خانه، به پختن غذا و شستن لباس ها و تمیز کردن خانه و رسیدگی به نیازهای تک تک افراد خانه برسد و در آخر با خستگی مفرط، شب حتی نتواند خواب و استراحت کافی داشته باشد و صبح روز بعد روانه محل کارش شود. این وضعیت برای آن دسته از زنانی که در نظام سرمایه داری پیشین هم شاغل نبوده اند بسیار انسانی تر، عادلانه تر و لذت بخش تر می شود. این زنان که در آن نظام در محدوده خانه هم چون برده ای به ارائه خدمت مشغول بودند، پس از انقلاب، کار خارج از خانه نه تنها برایشان افتخار آفرین است، بلکه اتکاء به نفس آن ها را هم افزایش داده و از نظر روحی به قدری غنی می شوند که برای اولین بار در زندگیشان احساس اهمیت واقعی و مفید بودن می کنند.

در این میان، کارهای خانگی این زنان توسط زنان/مردان دیگری که شغلشان سرویس دادن به خانه ها است انجام می گیرد و به این ترتیب همه افراد جامعه اعم از زن و مرد در کارهای تولیدی و خدماتی کل جامعه شریک بوده و در کنار آن از مزایای شغلی هم برخوردار می گردند و مهم تر از همه، کار طاقت فرسای خانه، به کار خدماتی در اجتماع تبدیل شده و این حتی با استخدام یک خدمتکار که کار را به صورت شخصی و خصوصی انجام می دهد، فرق دارد. رسیدگی به کودکان هم به همین نحو است. به جای این که مادر در حصار خانه دائماً مشغول نگهداری از کودکان باشد، او هم مانند شوهرش سر کار می رود و وجود مهد کودک ها و کودکستان ها و مدارس (به نسبت سن کودکان) از آن ها نگهداری می کنند و هر زمان که پدر و مادر کارشان پایان می یابد، می توانند با فرزندان خود به خانه بروند و چون در این شرایط دغدغه مالی و دغدغه انجام امور خانه را ندارند، بسیار راحت تر و با توان بیشتر فرصت آن را دارند که چند ساعتی را به دور هم گذرانده و از وجود یکدیگر بیش از هر زمان دیگری لذت ببرند. چنین نحوه ای در تربیت فرزندان بسیار سازنده تر و مطلوب تر از زندگی در چارچوب خانواده به شکل آن چه در نظام بورژوازی سابق تجربه کرده بودند، می افتد؛ زندگی روزمره، یکنواخت، پردغدغه، دشوار و ناراحت کننده در جامعه بورژوایی، با ایجاد رفاه مالی و کاهش فشار کار (خانه و خارج از خانه) در جامعه نوین، فرصت رفع خستگی جسمی و روحی را فراهم و به سلامتی جسمی و روحی مرد و زن در جامعه کمک می کند.

از این رو است که از نظر مارکسیزم انقلابی، رهایی زن از بند "خانواده" به مصداق گسستن کل ریشه و بطن ستم مضاعف یا تبعیض جنسی از زندگی زن به شمار می آید. انگلس در کتاب "دولت، خانواده و سرمایه خصوصی" می گوید که ارتش و مذهب و خانواده، سه پایه برقراری و روی پا نگهداشتن نظام مالکیت خصوصی بوده است. صاحبان سرمایه های خصوصی با داشتن نیروهای امنیتی خود همیشه می توانستند هرگونه اعتراض و قیامی را سرکوب کنند و با کمک اعتقادات مذهبی، اخلاق حاکم و متداول را در فرهنگ جامعه جا اندازند. اما پایه سوم حفظ نظام خانواده به شکل امروزی آن بود و هدف از آن صرفاً مشخص نمودن فرزندان مرد مالک/سرمایه دار بوده، تا به این ترتیب آن سرمایه نسل به نسل و دست به دست گشته و در میان یک طیف خانواده باقی بماند تا به این ترتیب برای آن مرد و فرزندانش نام و شهرت بیاورد.

اما زن که تا پیش از آغاز مالکیت خصوصی در جمع طایفه خود نیرویی قوی و مورد اتکا به شمار می آمد و برابر مرد و یا حتی بیش از او در تولید اجتماعی نقش داشت و از احترام و موقعیت بالایی برخوردار بود، به ناگاه هم چون برده یا زندانی به "خانه شوهر" رفت. به این ترتیب مرد صاحب سرمایه، صاحب یک خانواده خصوصی هم شد و خود در رأس آن قرار گرفت و زن (زنان) و فرزندان تحت کنترل او در این خانه حق زندگی پیدا کردند. از این رو فرهنگ پدرسالاری نضج گرفت و امروزه هم همه ما با مردسالاری حاکم در قانون، در محل کار، در کوچه و بازار و حتی در خانه از طرف کوچک ترین فرزند مذکر خود در حال دست و پنجه نرم کردن هستیم و متأسفانه در جامعه حتی زنانی هستند که به این مردسالاری عقیده دارند و در حفظ آن می کوشند!

به طور خلاصه، این طور می توانم بگویم که وقتی در انقلاب سوسیالیستی ما به سرکوب تمام ابعاد نظام سرمایه داری می کوشیم، زنان ما باید آگاهانه متوجه اهمیت این "خانواده" بوده و در نابودی آن شکل بورژوایی با تمام قوا کوشا باشند، چرا که ریشه و اساس ستم جنسی در آن نهفته است و بدون نابودی آن نمی توان تبعیض جنسی را ریشه کن کرد.

۲- به این ترتیب آیا می توان از پدیده ای به نام "جنبش زنان" در جامعه ایران صحبت کرد یا خیر؟ اگر پاسخ مثبت است، این جنبش چه خصوصیات و ویژگی هایی دارد، و اهمیت آن از حیث تغییر و تحولات اجتماعی و چشم انداز انقلاب آتی ایران چیست؟

بله، در ایران پدیده "جنبش زنان" سابقه و پیشینه مبارزاتی دارد. زنان ایران از دوران انقلاب مشروطه تجربه مبارزات سیاسی را بدون کمک یا حمایت هیچ ارگانی کسب نمودند. جنبش زنان ایران در آن دوران از جنبش زنان اروپا حتی جنبش زنان فرانسه هم مترقی تر بود. مبارزه زنان ایران در دوران انقلاب مشروطه برای حق رأی و حق تحصیل بود. در این زمان حتی در اروپا هم زنان هنوز حق رأی نداشتند. اقتدارگرایان اسلامی آن زمان در مجلس مانند شیخ فضل الله نوری، به مانند اقتدارگرایان طبقه حاکم مرتجع کنونی با این مطالبات با اشد خشونت و سرکوب برخورد کردند. در آن زمان تحصیل برای زنان مخالف عرف اسلامی محسوب می گردید و به همین دلیل فضل الله نوری گفته بود "مدرسه علم برای نسوان، خلاف دین و مذهب است". اما دلیل واقعی این مخالفت این بود که حکام وقت می دانستند که هرگونه کوتاه آمدن در برابر مطالبات زنان منجر به فوران مطالبات دموکراتیک دیگر اقدار جامعه و آغاز مبارزات کارگری می شد که شعله های آن، حکومت وقت را به آتش می کشید.

در ایران همیشه به علت شدت دیکتاتوری که محافظ منافع رژیم های حاکم بوده، هرگز نتوانسته اند کوچک ترین مطالبات دموکراتیک اقدار مختلف جامعه، از جمله حقوق دموکراتیک زنان را تثبیت نمایند. لذا مبارزات زنان حول محور مسائل بسیار پیش پا افتاده ای در دوران انقلاب مشروطه از همان اول تبدیل به مبارزات سیاسی گشت. اعتراضات زنان با سرکوب شدید اوباش حاکمان اقتدارگرای اسلامی آن دوران مواجه گردید. لذا جنبش زنان جلسات مخفیانه در منزل یکی از اعضای خود می گذاشت و یک نفر را هم مأمور حفاظت محل قرار می داد که در صورت حمله اوباش آماده باش بدهد. زنان در این جلسات نیازهای آموزشی دختران را مطرح و با پولی که از میان خود جمع آوری می کردند، وسائل آموزشی دختران را فراهم نموده و در خانه هایشان به طور نیمه پنهانی تدریس می کردند؛ برای نمونه: اقتدارگرایان اسلامی مجلس تنها با آموزش خانه داری و آشپزی به دختران موافقت می کردند. لذا در این کلاس ها از میان همین زنان، آنان که باسواد بودند، به دختران خواندن و نوشتن می آموختند و همزمان در ظاهر آشپزی را هم برگزار می کردند. پس ملاحظه می کنیم که جنبش زنان ایران پدیده ای با سابقه و مترقی و شجاعت و پشت کار آنان همیشه چشم گیر بوده است. حضور یکپارچه زنان در انقلاب ۵۷ را فراموش نکرده ایم و حرکت شجاعانه زنان در سال ۸۸ که با سرکوب وحشیانه رژیم روبه رو شد نیز ادامه همین راه است.

امروز جنبش زنان ایران دارای ویژگی های خاص شرایط خود است. اولین ویژگی هر مبارزه دموکراتیک در ایران امروز، هرچند بر روی امری پیش پا افتاده باشد، این است که از همان ابتدا شکل سیاسی به خود می گیرد، چرا که هرگونه

تجمع اجتماعی اعتراضی می تواند تبدیل به یک حرکت ضد رژیم شود و از آن جا گسترش یابد. در نتیجه رژیم از همان ابتدا با سرکوب، جلوی آن را می گیرد. اگرچه در نظام بورژوایی غربی هیچ گونه مطالبه دموکراتیکی خصلت انقلابی پیدا نکرده و کل نظام را مورد تهدید قرار نداده است (البته در آن کشورها هم امروزه وقتی اجتماع مردم خیلی بزرگ می شود و مثلاً به مسدود شدن خیابان یا محل عمومی می انجامد، پلیس وارد صحنه می شود و در این حالت امکان زدو خورد ایجاد می گردد و عده ای صدمه دیده و حتی دستگیر می شود). اما این امر به زندانی شدن نامحدود و یا شکنجه و مرگشان (مثل سال ۸۸ در ایران) نمی انجامد.

بورژوازی ایران اما، از آن جایی که از ابتدا به طور طبیعی روند تاریخی خود را طی نکرد، خصلتی بیمار گونه دارد: نظام سرمایه داری در کشورهای غربی از دل انقلابات بورژوایی و سرنگون شدن فنودالیزم بیرون آمد و در نتیجه از ابتدا و برای دوره ای خصلت انقلابی و مترقی داشت؛ تا این که این خصلت در تضاد با میزان سود سرمایه قرار گرفت و تدریجاً خصلت ارتجاعی یافت. این تاریخچه انقلابی است که فرهنگ بورژوازی غربی را امروز از فرهنگ بورژوازی کشور ما جدا می کند، زیرا در ایران، این مرحله انقلابی طی نشد و بورژوازی ایران با سرنگونی حکومت قاجار و سر کار گذاشتن رضاخان توسط امپریالیسم و برقراری دیکتاتوری نوین، حیات یافت. این خصلت دیکتاتوری همواره بخشی از فرهنگ بورژوازی ما باقی مانده است. این امر ریشه خشونت رژیم نسبت به اعتراضات زنان در دفاع از حقوق خود است.

البته زنان ویژگی های دیگری را هم از خود نشان داده اند: در سال ۸۸ زنان ما با نشان دادن درایت سیاسی قوی، پیشتاز آن اعتراضات شدند و از آن جایی که آن حرکت بدون رهبر و برنامه بود، آنان به سرعت هدایت اعتراضات خیابانی و شعارها را به عهده گرفتند. در سال ۸۸، ما شاهد حرکت دختران دبیرستانی نیز بودیم. این، نکته ای بسیار چشم گیر بوده و می باید برای مارکسیست های انقلابی که در داخل کشور فعالیت دارند، بسیار ارزنده باشد. فراموش نکنیم که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در ابتدا با اعتصابات و تظاهرات زنان کارگر آغاز گردید.

قبل از این که به اهمیت "جنبش زنان" در انقلاب آینده پاسخ بدهیم، باید مسأله بسیار مهم و تعیین کننده دیگری را توضیح داده و کاملاً روشن کنیم و آن مسأله ماهیت طبقاتی جنبش زنان است. در دوران دیکتاتوری که خفقان و سرکوب به طوری همه جانبه تمام اقدار جامعه را در برمی گیرد و به جایی می رسد که مثل وضعیت کنونی ایران، در آخر باندهای مختلف حاکم به جان یکدیگر می افتند، زنان ما از بورژوازی اپوزیسیون گرفته تا زنان طبقه کارگر، جملگی تحت "ستم" و "ستم مضاعف" هستند. در چنین شرایطی، جنبش زنان که ساختاری باز و دموکراتیک دارد، پس از یک دوره یا نسل تحت دیکتاتوری مطلق، اغلب بر سر یک مسأله روز، طغیان زا شده و زنان بدون داشتن رهبری و برنامه معین به خیابان ها ریخته و دست به اعتراض می زنند، مانند سال ۸۸.

برای مارکسیست های انقلابی که هدف نهایی را انقلاب کارگری و سرنگونی نظام سرمایه داری و برقراری دموکراسی کارگری (نظام شوراها) می دانند، واضح است که یک چنین اعتراضی بی برنامه و بی رهبری بلافاصله با سرکوب روبه رو شده و عده زیادی با ضرب و شتم مواجه شده و دستگیر می شوند و بعد از آن هم چیزی تغییر نمی کند و حکومت وقت همچنان به روند پیشین جلو می رود. جنبش زنان ایران هم اکنون به مانند جنبش طبقه کارگر نیاز به کار تئوریک و سازماندهی دارد. همان طوری که اشاره شد، جنبش زنان ایران در مقطع کنونی از ترکیب همه اقدار زنان در جامعه شکل گرفته است. البته این مسأله مختص به وضعیت کنونی نیست و تنها در سال ۸۸ ما شاهد آن نبوده ایم. حرکت های زنان ایران در سال ۵۷ و در انقلاب مشروطه هم ترکیبی بورژوا-دموکراتیک داشته است. برای ایجاد جنبشی که اهداف مترقی سوسیالیستی داشته باشد، ضروری است که در ابتدا زنان را در ارگانی دموکراتیک متشکل کرد. در این ارگان می باید دست کلیه عناصر حکومت فعلی و پیشین و کلیه گروه های سنتی را کوتاه کرده تا زنان مستقل و آزاد بتوانند در آن به مسائل خود بپردازند. ما نام این چنین تشکیلاتی را "تشکل مستقل زنان" نهادیم. در تشکل مستقل زنان، مؤکداً ضروری است که از نفوذ هرگونه عنصر وابسته به رژیم کنونی جلوگیری کرد تا این تشکل در رابطه با هیچ ارگان حکومتی قرار نگیرد.

همچنین واضح است که زنان تحت ستم و خفقان ما به کمک، هدایت و مشارکت زنان بورژوازی نظام سرمایه داری پیشین نیز ندارند و برای ارتقا در مبارزات خود علیه نظام سرمایه داری کنونی واجب است که در مقابل حکومت سرکوب و خفقان قبلی موضع محکم داشته باشند و دستخوش تبلیغات نشوند. این تشکل می باید همچنین خود را از نفوذ سیاست های گروه های اپوزیسیون سنتی مبرا داشته و اجازه نفوذ سیاست های این گروه ها و احزاب را به درون این تشکل ها به هیچ وجه ندهند.

ما به عنوان عناصر روشنفکر و مترقی مارکسیست که می خواهیم جنبش زنان کارگر را از یک طرف در ارتباط با جنبش طبقه کارگر و از طرف دیگر در ارتباط با سایر اقشار زحمتکش زنان قرار دهیم، باید کار را از ابتدا و از درون این تشکل ها شروع کنیم. روشنفکرانگری (زن) باید به درون این تشکل ها رفته و با مشکلات و مطالبات این زنان از نزدیک آشنا شود و در پیدا کردن راه حل با بقیه همکاری کند. او البته به علت داشتن تجربه بیشتر می تواند به طریق برخورد با این مشکلات و مطالبات خط داده و به آگاهی بقیه بیافزاید. حضور در تشکل های مستقل برای برقراری و نگهداشتن ارتباط با اقشار مختلف زنان و جلب تدریجی اعتماد آنان از طریق دخالت دادن آنها در تصمیم گیری ها برای فعالیت های آینده به طرف انقلاب کارگری هم مؤثر خواهد افتاد. تشکل های مستقل زنان، ماهیتی علنی دارد، ولی ماهیت نیروهای مترقی و روشنفکر کارگری در درون آن ها نباید علنی گردد، تا شناسایی علنی آن ها حتی المقدور ممکن نباشد. وجود این عناصر برای مراحل بعدی بسیار با اهمیت و تعیین کننده است. از درون این تشکل ها است که نیروهای انقلابی فعال می توانند زنان مترقی و زنان کارگر آگاه را تدریجاً از بقیه جدا کرده و با آن ها کار تئوریک انجام دهند. این بخش از فعالیت که با این عناصر خاص انجام می شود، می تواند در درون کمیته های مخفی انقلابی باشد. این زنان سپس می توانند ارتباط طبیعی و ملموس و مورد اعتمادی را با اقشار مختلف از زنان کارگر و زحمتکش فراهم آورند. تهییج و ترویج انقلاب کارگری توسط این زنان در میان سایر کارگران اعم از مرد و زن، خود به تنهایی بزرگترین قدم در راه آماده کردن لاقول نیمی از جامعه کارگری است. این نوع فعالیت سازماندهی شده چنان چه با حفظ اصول و اخلاق انقلابی صورت پذیرد، می تواند خود را برای کار با حزب طبقه کارگر آماده کند که این خود بحثی جداگانه است.

۳- در طول اعتراضات پس از انتخابات خرداد ۸۸ در ایران، حضور زنان- با خاستگاه های طبقاتی متفاوت و در نتیجه مطالبات متفاوت- در مبارزات بسیار محسوس بود؛ تاحدی که به روشنی نگاه غالب مردسالار در جامعه ایران را به چالش کشیده بود. به نظر شما چه عواملی موجب این حضور پررنگ شد؟

پاسخ به این سؤال توسط سایر رفقا در همان مقطع به تجزیه و تحلیل گذاشته شد و در قالب مقاله هایی به روی سایت هم آمد و من البته با آن نظرات کاملاً موافقم: همان طور که در فیزیک صحبت می شود، با فشردن یا متراکم کردن یک فنر، انرژی پتانسیل در آن بیشتر ذخیره می شود و سپس با رها کردن فنر، این انرژی به ناگاه آزاد می شود. زنان ما در این رژیم دیکتاتوری از شدت خفقان به دست و پا زدن افتاده اند، زیرا که نه تنها مردان زیر فشار این دیکتاتوری قرار دارند که این اندازه ستم کافی نبوده و باید آنان را تحت ستم مضاعف به دلیل "زن" بودندشان هم قرار داد! این است که در مقاطعی از زمان که مسائل روز و شرایط دست به دست هم می دهند و به ناگاه فشار بر آخرین سطح تحمل می آید، انسان ها ناخودآگاه عکس العمل نشان می دهند و این عکس العمل به شکل طغیان سر باز می کند.

به نظر من اما، در این دوران فشارهای ستم مضاعف قرون وسطایی در یک سو و وجود اینترنت و ارتباط با دنیای خارج که دسترسی به همه گونه آگاهی علمی و سیاسی را با فشاری بر چند دکمه کامپیوتر ممکن می سازد در سوی دیگر، برای زنان ما، به ویژه زنان جوان تحصیل کرده، تضادی بدتر از خود ستم جنسی ایجاد کرده است. در نتیجه این تضاد، سطح آگاهی سیاسی زنان جوان ما به سرعت رشد کرده و در برابر ارزش های اسلامی تحمیلی رژیم مانند دیواری در حال بالا رفتن است. به این دلیل است در سال ۸۸، تنها در یک حرکت خود جوش و بدون سازماندهی، زنان توانستند بر دهان



فرهنگ مردسالاری مثنی محکم بزنند. حال تصور کنید که اگر این زنان سازماندهی و رهبری داشته باشند و برای هر حرکت برنامه مشخص، مرد سالاری با چه سرعتی از جامعه ما رخت بر خواهد بست!

نکته دیگری که من مایلم در این جا مطرح کنم و یادآور بشوم این است ما همیشه در بحث های خود می گوئیم و می نویسیم که بورژوازی غرب بعد از انقلاب و روی کار آمدن نظام سرمایه داری قادر بود که مطالبات دموکراتیک اقشار مختلف جامعه را برآورده سازد. حقیقت این است که چه در مرحله انقلاب و چه بعد از روی کار آمدن نظام سرمایه داری و چه در عصر ما بعد از جنگ جهانی دوم این طبقه کارگر و اقشار تحت ستم بودند که برای این مطالبات مبارزه کرده و حتی جان دادند که بعد ما می گوئیم بورژوازی غربی این مطالبات را "اعطا" کرد. بورژوازی غرب به این دلیل به این خواسته ها تن داد که در آن مقاطع از تاریخ، با وجود پرداخت این مزایا به کارگران، بورژوازی تمام کشورهای غربی در حال بردن بیش از حد انتظار سود سرمایه بود. لذا توافق به پرداخت مزایایی مانند حق بیمه بیماری، بیمه بازنشستگی، حق مرخصی سالیانه، حق مرخصی زایمان، و پاداش ها و نظیر این ها جملگی بر اثر مبارزات کارگری طبقه کارگر و زحمتکشان کشورهای غربی به صورت قانون درآمد.

۴- به نظر شما به طور کلی چه ضعف هایی در دیدگاه ها و موضع گیری های رایج و کنونی جریان های چپ نسبت به مسائل مرتبط با زنان در ایران وجود دارد؟

اصولاً مطالبات دموکراتیک زنان کارگر و اقشار زحمتکش ایران، همان طوری که در اروپا و آمریکا هم ثابت شده، بدون داشتن برنامه انقلابی برای برچیدن نظام سرمایه داری، تنها به نفع زنان طبقه بورژوا تمام می شود. از این رو، کسانی که به پیوند بین مبارزه زنان و انقلاب کارگری باور نداشته و معتقد باشند که مبارزه برای کسب حقوق زنان و برچیدن هرگونه ستم بر زن می تواند جدا از مبارزه طبقه کارگر برای برچیدن نظام سرمایه داری صورت پذیرد، به آزادی زن در درون طبقه بورژوا فکر کرده و صرفاً خواهان رسیدن زنان بورژوا به امتیازات مردان این طبقه هستند.

مثال زیر شاید مسأله را بهتر باز کند: در ایران زنی مانند فائزه رفسنجانی می تواند خواهان مطالبات دموکراتیک باشد و تنها در حد دریافت آن ها مبارزه کند و در آن صورت وضعیتش تبدیل می شود به وضعیت یک زن بورژوا در کشورهای غربی، مثل وضعیت هیلری کلینتون (زن رئیس جمهور پیشین آمریکا، که دو دوره زن رئیس جمهور بود، بعد وزیر امور خارجه شد و حالا هم ظاهراً قصد دارد کاندیدای ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ شود). هیلری کلینتون به صرف زن بودنش الزاماً وجه مشترکی با زنان زحمتکش اقشار وسیع ایالات متحده آمریکا و یا زنان طبقه کارگر آن کشور ندارد. او هم مانند مردان طبقه خود و مردان قشر حاکم عمل می کند و در یک مبارزه طبقاتی شانه به شانه مردان طبقه خود و قشر حاکم می ایستد. در ایران اگر چه این زنان باید برای رسیدن به این حقوق دموکراتیک مبارزه کنند، ولی مبارزه آن ها در همین حد دموکراتیک باقی می ماند و آنان اغلب قادر به ادامه مبارزه به نفع زنان اقشار متوسط و کارگر که نیستند به کنار، قادر به مبارزه برای گرفتن مطالبات بورژوا-دموکراتیک خود هم نیستند. اما اگر فرض را بر این بگذاریم که زن رفسنجانی و زنان هم طبقه ای او یک چنین مبارزه ای را بکنند و این مطالبات را هم به دست بیاورند، پس از این، تفاوتی بین این زنان و مردانشان برای بقیه زنان کشور که به طبقه سرمایه دار تعلق ندارند، وجود نخواهد داشت. نتیجه این که زنان بورژوا عموماً در یک کفه با مردان طبقه خود قرار می گیرند و در حقیقت به همان نسبت مردان طبقه خود، دشمن طبقاتی سایر زنان هستند.

زنان کارگر و تمام زنانی که به نوعی "مزدبگیر" هستند اما، وضعیتشان با زنان بورژوا که "مزد ده" می باشند، فرق دارد. زنان "حقوق گیر" ولو این که تحصیل کرده و مرفه هم باشند، از نظر طبقاتی به طبقه کارگر تعلق دارند، نه طبقه بورژوا. باز هم برای بهتر روشن شدن به مثالی رجوع می کنم:

فرض کنید که دختر رفسنجانی بعد از او ارث خود را گرفته و در منطقه ای از تهران یک آسمان خراش می سازد و آن را تبدیل به مرکز خرید پوشاک، رستوران و غیره می کند. طبیعتاً برای حفظ و نگهداری و گرداندن این محل خودش دست به کار نمی شود، بلکه از کاخ خود و از دور، کار و دسترنج دیگران را با پول می خرد و در مقابل، سود این تجارتی را که راه انداخته مستقیماً به جیب سرازیر می کند. در نتیجه از خانم صندوقدار فروشگاه تا کارگر نظافتچی، جملگی "مزدبگیر" اند و دختر رفسنجانی "مزد ده"! و بینشان رابطه سرمایه دار و کارگر ایجاد می گردد و صرف "زن" بودن آن ها هیچ نقشی در رابطه شان نداشته و تبعیض جنسی هم در حقوق آنان آشکارا باقی می ماند: مثلاً نظافتچی زن مزدی کمتر از مرد همپراز خود می گیرد! البته یک خانم فروشنده ای که تا به الآن در این جا مغازه ای را اجاره کرده، می تواند طی مرحله ای خود صاحب مغازه شود و با استخدام چند کارگر، به "سرمایه دار" مبدل شود و بدین گونه به مقام بورژوا ارتقا یابد، اما آن نظافتچی برای تکامل و ارتقای خود به مرحله رهایی از ستم طبقاتی همچنان می باید مبارزات دموکراتیک خود را علیه تبعیض جنسی با مبارزات طبقاتی اش پیوند زده و مانند مردان و زنان هم-طبقه اش در پی برچیدن نظام سرمایه داری باشد.

لذا جریانات چپ ما که خود را مارکسیست می دانند، می باید این درس را گرفته باشند که زنان طبقه کارگر و زحمتکش در جامعه ایران به منظور برچیدن هرگونه ستمی بعلیه خود، می باید به محض آغاز آن مبارزه دموکراتیک و هرچند پیش پا افتاده، آماده باشند تا آن مبارزه را به مبارزه طبقاتی سوق داده و وارد برخورد خیابانی با رژیم گردند. در غیر این صورت، رژیم قیام آنان را با کشتن، زندانی کردن و اعدام کردن، به طور کلی نابود می کند و خود هیچ صدمه ای نمی بیند. در نتیجه بر نیروهای انقلابی مارکسیستی واجب است که در برابر دیدگاه های بورژوا-فمینیستی موضع گیری کنند و مسأله زنان را از موضع مارکسیزم انقلابی ببینند.

نگاه "فراطبقاتی" به مسأله زنان که امروز شنیده می شود، از همان دیدگاه فمینیستی اولیه تراوش می کند که جامعه را به دو صف زن و مرد در مقابل هم تقسیم می کند. آن چه که آنان را به برداشت "فرا" طبقاتی سوق می دهد، این واقعیت است که زنان کارگر همواره توسط مردان کارگر مورد ضرب و شتم قرار می گیرند؛ اگر با دقت بنگریم ستم جنسی را خیلی واضح در میان جریانات و احزاب چپی هم می توانیم ببینیم. آن چه که در این دو مورد از ستم جنسی، بر آنان پوشیده می ماند یا از نظرشان می افتد، دو عامل اصلی است: یکی فرهنگ بورژوایی حاکم و دیگری اساس "خانواده"، همان طور که جلوتر در بحث آمد. لذا در این جا فقط این را یادآور می شوم که فرهنگ بورژوایی، تا زمانی که خانواده به شکل بورژوایی آن از جامعه رخت برنسته باشد، همواره در وجود ما است و به صرف این که فرد به طبقه کارگر تعلق داشته و یا تعلقات سیاسی دارد، این فرهنگ را تغییر نمی دهد. شکل خانواده کارگری ما همان شکل خانواده بورژوایی را دارد و در آن پدر، برادر، شوهر و فرزند ذکور از امتیاز مردسالاری برخوردارند. مرد کارگر بدون این که متوجه باشد، ستم جنسی را روا می دارد. او به طور خود به خود آگاه به این امر نیست که از فرهنگ طبقه مقابل و دشمن طبقاتی خود آسیب دیده است و خانواده او از آن رنج می برد؛ به خصوص که اعتقادات اسلامی هم در طی قرن ها به قدرت مردسالاری افزوده و زنان را به سکوت و "قبول" انسان درجه دوم بودن واداشته است. تنها در جامعه سوسیالیستی است که با برقراری قوانین نوین و بالأخص در ستیز با ستم جنسی و وارد کردن زنان در تولید اجتماعی پا به پای مردان و برقراری روابط خانواده نوین در آن نظام، می توان گفت فرهنگ بورژوایی از جامعه رخت برمی بندد و فرهنگ سوسیالیستی کارایی عملی پیدا می کند.

**۵- در شرایط کنونی موضع، آلترناتیو مشخص و مطالبات پیشنهادی مارکسیست های انقلابی در ارتباط با زنان ایران به طور اعم، و زنان طبقه کارگر به طور اخص، چیست؟**

اهداف ما مارکسیست های انقلابی، برنامه کلی ما را هم جلوی روی ما می گذارد. ما در عین حال که به مطالبه خواسته های دموکراتیک زنان بها داده و احترام می گذاریم و برای رسیدن به آن ها به زنان کل اقتدار زحمتکش ایران کمک می کنیم، بر این باور هستیم که در شرایط کنونی حتی مطالبه یک حق دموکراتیک، همان طور که اشاره شد، باید با برنامه مشخص

درازمدت صورت پذیرد، زیرا تجربه قیام های زنان، دانشجویان و کارگران در گذشته ثابت کرده (حتی اگر جمعیت کوچک ناچیزی هم باشد)، رژیم بدون هیچ گونه شرم و بی معطلی، آن حرکت را سرکوب می کند و به این ترتیب علی رغم تمام جان هایی که باخته می شود، هیچ چیز تغییر نمی کند. در مقابل این وضعیت، مارکسیزم به ما می آموزد که برای جلوگیری از شکست هر حرکتی، سازماندهی و برنامه حزبی لازم است. آشنایی با مفهوم سازماندهی حزبی و برنامه حزبی امری است که به طور خود به خودی کسب نمی گردد، بلکه باید اصول آن را اول در تئوری آموخت.

در این جا است که وظیفه به دوش نیروهای انقلابی و روشنفکر-کارگر زن می افتد. این زنان در حال حاضر در ایران کم نیستند و اگر به جای گرایشات انحرافی و سنتی که در گذشته با شکست مواجه شد، قدم اول را در راه آموزش تئوریک نوین خود بردارند و به جای محدود کردن روابط خود با سایر زنان زحمتکش بر روی کارهای پیش پا افتاده اجتماعی، می باید از این نوع روابط برای ایجاد روابط عمیق و عمیق تر سیاسی، استفاده نموده و روش صحیح فعالیت سیاسی در جامعه خفقان زده ای مثل ایران را به دیگر زنان فعال بیاموزند. مسئولیت نیروهای مترقی و انقلابی در این مقطع بسیار سنگین است، زیرا آنان حلقه های ارتباط مابین **تشکل های مستقل زنان با کمیته های مخفی** و رابطه کمیته های مخفی با "**حزب پیشتاز کارگری**" می باشند. تنها از طریق ایجاد یک رابطه کاملاً طبیعی مابین این سه تشکل است که می توان با خفقان مبارزه کرده و فعالیت و اهداف سیاسی را به جلو برد (این بحثی است وسیع و خارج از حوصله این مصاحبه).

به طور خلاصه این طور می شود گفت که تنها تشکیلاتی که در هرگونه اعتراضات اجتماعی می تواند از زنان پشتیبانی اصولی و عملی نماید، **حزب طبقه کارگر** است. وقتی مبارزه علیه نظام حاکم چه برای کسب حقوق دموکراتیک زنان و چه در مطالبات طبقاتی آنان، آغاز می گردد، حزب پیشتاز کارگری ما بالاترین و قدرتمندترین ارگان است که می تواند در مقابل سرکوب رژیم دوام آورد و حتی آن را به عقب نشینی واداشته و به زانو درآورد. درک اهمیت این مسأله و درک صحیح از چگونگی برقراری یک رابطه طبیعی بین توده زنان زحمتکش و حزب پیشتاز انقلابی که از بالا بر زنان تحمیل نگریده، بلکه از درون یک نیاز مشترک و طبیعی طبقاتی بیرون آمده باشد، یک شرط اصولی و اساسی برای موفقیت است. لذا حزب پیشتاز انقلابی ما هم که از کل کارگران روشنفکر و مترقی مرد و زن شکل می گیرد، باید به مانند تشکل های مستقل زنان همواره از مداخله و آسیب جریانات حاکم و احزاب اپوزیسیون سنتی محفوظ مانده و خود از ترکیبی طبیعی و روابطی اصولی شکل گرفته باشد. در این صورت است که این ارگان ها که خود تحت شرایط و روابط طبیعی و پذیرفته شده بین اعضایشان به وجود آمده اند، می توانند رابطه ای ارگانیک با یکدیگر برقرار کرده و خصلت سوسیالیستی و انقلابی داشته باشند.

به امید رهایی همه زنان جهان از تمام ابعاد ستم، روز زن را به تمام زنان زحمتکش در سطح جهانی و به خصوص زنان ایران تبریک می گویم.

و با تشکر از شما

## مصطفی صابر، «اعتراض عریان» و پرسش‌هایی بی‌پاسخ

سارا قاضی

آقای مصطفی صابر در سایت روزنه مقاله ای دارند تحت عنوان «اعتراض عریان: مارکس در خیابان!»<sup>۱</sup> که من، با وجود تعجب احتمالی مخاطبین، خواندنش را به همه زنان مبارز امروز جامعه ایران پیشنهاد می‌کنم، زیرا بهترین راه کسب آگاهی مترقی و سازنده همیشه دسترسی داشتن به تمام دیدگاه‌های موجود بوده است که امکان مقایسه و تحلیل را به انسان می‌دهد.

در پی مطالعه این مقاله، تنها یک احساس به من به عنوان یک زن (که خواهان برچیده شدن همه گونه ستم جنسی از زن است) دست داد: هیجان! هیجانی سردرگم! طغیان خشمی جوشان علیه ستم جنسی بدون ارائه حتی یک راهکار! با آرامش بخشیدن نسبی به این خشم خروشان، این سؤال مطرح می‌شود که حالا من، به عنوان فردی که در ایران تحت چنین دیکتاتوری خونخواری به سر می‌برم، از کجا باید شروع کنم؟ آیا باید به همراه چند تن از همقطارانم به خیابان بریزم و خود را عریان کنم، تا مبارزه علیه این ستم جنسی حاکم آغاز شود؟!

سپس به سرعت خاطره مبارزات خیابانی و خروشان سال ۱۳۸۸ را به خاطر آوردم. این که حتی با وجود حفظ حجاب اسلامی، به صرف مطالبه حق حیات و نفس برآوردن، همه را کشتند یا دستگیر کردند و در زندان بدن‌هایشان را با شکنجه، تجاوز و توهین به تدریج و یا در آخر با تیر خلاص نابود کردند! لذا بازگشتم و مقاله را دوباره و با دقت بیشتر خواندم. باز هم نه! باز هم هیچ رهنمودی برای پاسخ به این پرسش نیافتم که اگر بخواهم به این «جنبش جهانی زنان» بپیوندم و این خشم خروشان را در مبارزه ای علیه حکومت جمهوری اسلامی سازماندهی و آغاز کنم، از کجا باید شروع کنم؟! آیا واقعاً مبارزه من باید از درون یک جنبش «زنانه» و بی ارتباط با مبارزات سایر اقشار تحت ستم ما باشد؟ آیا واقعاً و در عمل می‌شود یک مبارزه «زنانه» به راه انداختن؟ و اگر این کار عملی باشد این مطالبات چیست و در چه مرحله ای موفق است و مطالبه نهایی چیست؟ با این همه سؤال، به این نتیجه رسیدم که پس ظاهراً این مقاله من مخاطب را بین زمین و آسمان رها کرده است!

آقای صابر می‌گوید که این «جنبش نوین آزادی زن و اتفاقاً وجه اعتراض عریان آن (که به مذاق خیلی از آن نوع کمونیست‌ها خوش آیند نیست) به ادعاها و اعتراض مانیفست کمونیست نزدیکتر و با آن عجین تر است تا با آن به اصطلاح کمونیست‌ها به مانیفست!» در ادامه ایشان این سبک از مبارزه زنان را با اشاره ای به نقش بردگی زن در تاریخ نظام سرمایه داری، به این نحو به مارکس و کمونیزم پیوند می‌زند: «واضح است که الغای مناسبات تولید حاضر باید همراه خود، فحشا را چه در شکل خصوصی و چه عمومی آن که از این سیستم سرمی آورد نیز الغاء کند». سپس می‌افزاید: «این عبارات را که نقل کردیم کنار اعتراضات "گروه فم" و "علیا المهدی" و اعضای سازمان جوانان کمونیست بگذارید که خود را لخت می‌کنند و با خشم و نفرت فریاد می‌زنند "بدن من انتخاب من!" روی بدن لخت خود می‌نویسند "نه به حجاب اسلامی". آیا جز این است که دارند علیه آن اشتراک زنان نهادینه در جامعه حاضر اعتراض می‌کنند...»!!

اما من هرچه بیشتر این «جنبش نوین» و «وجه اعتراض عریان» را در کنار «الغای مناسبات تولید حاضر» می‌گذارم ارتباط آن‌ها را در این مقاله نمی‌یابم! آقای صابر در این مقاله، راهکار امروز را در رسیدن به این «الغای مناسبات تولید» باز نمی‌کند. آیا منظور ایشان این است که جهت الغای ستم جنسی می‌باید اول این مناسبات تولیدی حاکم بر نظام سرمایه داری را برچید؟ آیا منظور ایشان این است که در مانیفست کمونیزم، مارکس الغای هرگونه ستم جنسی را در گروهی برچیده شدن کل نظام سرمایه داری دانسته است؟ اگر این چنین است، پس چرا ایشان توضیح نمی‌دهد؟ آیا منظور ایشان این است که ما اول نیاز به یک جنبش کارگری مترقی و انقلابی داریم که بر اساس «مانیفست کمونیزم» مارکس، آن چنان سازماندهی شده و با قدرت باشد که نتواند در مقابل تهاجمات اوباش رژیم به مبارزات زنان، از زنان حمایت کند؟ و جنبش از مبارزات دموکراتیک زنان آغاز می‌گردد، ولی الزاماً باید با مبارزات طبقاتی طبقه کارگر پیوند خورده و به انقلابی به

<sup>۱</sup> <http://www.rowzane.com/articles-archiev/42-mostafa-s/12556-1391-12-11-21-06-43.html>

رهبری طبقه کارگر بیانجامد؟ چیزی که من نمی توانم درک کنم و برایم پس از خواندن این مقاله مبهم می ماند، این است که چرا ایشان به روشنی به این مطالب نپرداخته است و موضع خویش را توضیح نمی دهد؟!

باز هم سؤال: آیا منظور ایشان این است که اگر در ایران، صرفاً مذهب را از حکومت جدا کنیم و حجاب اجباری را از قانون برچینیم، این همان چیزی خواهد بود که مارکس در مانیفست کمونیزم در مبارزه با ستم جنسی آورده است؟ آیا این همان نوع از آزادی زن در نظام سلطنتی پیشین نیست؟ آیا ستم جنسی در آن دوران وجود نداشت؟ اگر مبارزه زنان برای رسیدن به حقوق دموکراتیکشان را در ایران امروز به مبارزه علیه حجاب اجباری خلاصه کنیم، آیا به این معنی نیست که ریشه ستم جنسی در حفظ و تحمیل حجاب نهفته است و پس از برچیدن حجاب اجباری، ستم جنسی نیز محو می گردد؟ در این صورت، بقیه مقاله در رابطه با ستم جنسی در قالب اشکال «اشتراک زنان» و «تجاوز و تعرض جنسی» که در جوامع سرمایه داری امروز به «صنعت عظیم سکس...تبدیل شده...»، بی معنی است!

این همه سؤال و این همه ابهام که با خواندن این مقاله در ذهن ایجاد می گردد، خود این سؤال را به همراه می کشد که پس هدف ایشان از نوشتن چنین مقاله ای چه می تواند باشد؟ نمی شود گفت که ایشان فردی ناآشنا به مارکسیزم است، زیرا که ایشان در رأس یک جریان به اصطلاح «کمونیستی» نشسته است! نمی شود گفت که ایشان علم به نوشتن چنین مقالاتی را ندارد، زیرا که ایشان سال ها است که فعالیت سیاسی داشته و از ایدئولوگ های حزب کمونیست کارگری محسوب می شود و باید قاعدتاً و لااقل با الفبای مارکسیزم آشنایی داشته باشد! لذا تنها نتیجه ای که می شود گرفت، این است که هدف از نوشتن این گونه مقالات و یا عریان کردن بدن تعدادی از زنان درون این جریان، صرفاً دست زدن به کاری هیجانی برای جلب توجه جامعه به سوی خود است و بس؛ هیجانی که برای یک لحظه جلب توجه می کند و روز بعد تأثیر خود را از دست می دهد. این گونه مقالات و این گونه اعتراضات خیابانی در واقعاً ربطی به اصول مبارزات انقلابی مارکس ندارد و هدف آن هم ایجاد تغییر اساسی و زیربنایی در جامعه نیست (حتی اگر مارکس و انگلس هم اکنون حضور زنده داشتند، و از حرکت عریان و مقاله مذکور دچار همین گونه ابهامات و سردرگمی ها می شدند).

«الغای مناسبات تولید» سرمایه داری ذکر شده در مانیفست کمونیزم، دقیقاً مانند تیری که به هدف زده شده باشد، مبارزات طبقاتی را لازمه به سرانجام رسیدن هرگونه مبارزه دموکراتیک به شمار می آورد. مارکس با ذکر این که «نظام سرمایه داری» و مناسبات اقتصادی آن در تحلیل نهایی زیربنای تمام نابرابری های جامعه طبقاتی است، ریشه کن کردن نابرابری های طبقاتی و اجتماعی را (حتی در جوامع پیشرفته) تنها با مبارزات طبقاتی طبقه کارگر علیه نظام سرمایه داری مثمر ثمر می دادند.

سؤال من لذا از آقای صابر این است که: ۱. این جنبش زنان حتی اگر ابعادی جهانی هم داشته باشد، مگر نه این که در نفس خود حرکتی دموکراتیک و اجتماعی است؟ پس، مگر نه این است که می باید از پشتوانه حزب طبقه کارگر برخوردار باشد؟ ۲. پس چرا «حزب کمونیست کارگری» کوچکترین حرکتی در میان کارگران ایران ندارد و حتی خارج از کشور هم این «اعتراض عریان» از حمایت طبقه کارگر هیچ کشوری برخوردار نشده است؟

مبارزات زنان به خصوص خارج از کشور، زمانی می تواند به وزنه سنگینی علیه نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی تبدیل شود که این مبارزات از یک طرف در خارج از کشور از پشتیبانی هر چه بیشتر سازمان های مترقی زنان و سازمان ها و اتحادیه های کارگری پیشرو برخوردار گشته و آنان در تظاهرات زنان خارج از کشور شرکت کنند و از طرف دیگر، همزمان با اعتراضات و تظاهرات زنان در خارج از کشور، اعتراضات و تظاهرات زنان را در داخل کشور سازماندهی کرد تا زنان خارج از کشور از طریق سازمان های سمپات خارجی، صدای زنان داخل کشور را به گوش جهانیان رسانده و حکومت را به عقب نشینی در برابر زنان وادارند. تظاهرات در جلوی سفارتخانه های جمهوری اسلامی همزمان با تظاهرات زنان در شهرهای بزرگ ایران، برای مثال به مبارزات زنان در داخل یاری رسانده و می تواند از سرکوب و دستگیری آن ها کاسته و در صورت زندانی شدن، از شکنجه و مرگ آنان جلوگیری نماید.

در این جا است که نیاز به وجود حزب «پیشتاز» طبقه کارگر در جامعه اختناق زده ما محسوس و ضروری می گردد. شعارهای زنان، وقتی از سازماندهی حزب پیشتاز برخوردار باشد، می تواند در هر مرحله از مبارزه شکل لازم را به خود

بگیرد و مطالبه متری تر خود را در برابر اقدامات رژیم مطرح نماید و این شعارها همزمان در خارج از کشور به وسیله تشکیلات زنان خارج از کشور انعکاس یافته و در سطح بین المللی مطرح گردد.

این روش سازماندهی و کار سیاسی برای مبارزات زنان تحت ستم ایران همچون شبکه ای رژیم را در رابطه با مسایل زنان محاصره کرده و در برابر نظارت بین المللی به زانو درمی آورد. تأثیر این روش از کار با تأثیر «اعتراض عریان» آقای صابر زمین تا آسمان متفاوت است: اولی برای به زانو درآوردن رژیم در مطالبات زنان مبارزه می کند، در حالی که دومی یک دهن کجی به رژیم بیش نیست. این ها چیزهایی است که ما از مطالعه مانیفست کمونیزم برای مبارزات دموکراتیک می توانیم بیاموزیم. ولی آقای صابر به این روش از مبارزه به علت این که زمانی «طولانی» می برد، موافق نیست و همان طوری که در میزگرد «رادیو پیام کانادا»<sup>۲</sup> هم بیان نمود: «چارچوبه ای که دوستان سارا مطرح می کند، من فکر می کنم تا یک ۵۰۰ سال دیگر ما قادر نخواهیم شد در ایران حرکتی بکنیم، چون چارچوبه ای هست که هرگز به سرانجام نمی رسد!» از دیدگاه ایشان، یک حرکت لحظه ای و بی برنامه که برای یک نگاه چشم ها را به سوی خود بکشد، ولی در نهایت بر روی مبارزات عینی و عملی زنان تأثیری نگذارد، بهتر از آن است که در طول سی و چند سال گذشته بر روی جنبش کارگری ایران کار کرد و از آن یک حزب مبارز که شامل متری ترترین عناصر روشنفکر مارکسیست و انقلابی و پیشروترین عناصر طبقه کارگر باشد، ایجاد نمود، تا به مبارزات دموکراتیک زنان خط و جهت انقلابی داده و آن ها را تا پیروزی نهایی همراهی نماید!

حرکت های بدون چشم انداز، بدون برنامه و لحظه ای، تازگی ندارند؛ خرده بورژوازی عجول همیشه خواهان نتیجه لحظه ای بوده است. از این رو است که احزاب خرده بورژوا و سانتریست هرگز در میان طبقه کارگر جا نمی افتند و نه تنها هرگز توان رهبری این طبقه را ندارند، بلکه بر روی آن ها به عنوان همیاران طبقه کارگر در مبارزه علیه بورژوازی هم نمی شود حساب کرد.

نکته دیگری که ایشان باز هم از قلم انداخته، مسأله مهم ماهیت طبقاتی جنبش های زنان است. در جوامع خفقان زده ای مثل ایران که زنان به طور کلی تحت ستم مضاعف قرار دارند، مبارزات دموکراتیک آن ها از درون اقشار مختلف زنان در جامعه سربلند می کند (مثل سال ۱۳۸۸). اما یک حزبی که خود را کمونیست و کارگری می خواند، قاعدتاً به این امر واقف است که دلیل این که مبارزات زنان می باید از پشتوانه طبقه کارگر برخوردار باشد، این است که در طول مبارزه و آن گاه که رژیم در برابر مطالبات زنان عقب نشینی می کند و به برخی از مطالبات بورژوایی تن در می دهد، عموماً اقشار بورژوا و خرده بورژوای فمینیست درون جنبش را پس از دست یافتن آن ها به برخی مطالباتشان در این مقطع تدریجاً خلع سلاح می کند و به این دلیل آنان عموماً دست از مبارزه می کشند. تنها قشری از این زنان که در این مقطع همچنان به مبارزه ادامه می دهد و مطالبات خود را از مطالبات بورژوا-دموکراتیک به مطالبات طبقاتی و اقتصادی پیش می برد، قشر کارگر درون این جنبش است.

برای مثال، اگر جنبشی در میان زنان علیه حجاب، برای حق تحصیل، حق سفر و نظایر این ها راه بیافتد و اقشار مختلفی از زنان در آن شرکت کنند و اگر فرض را بر این بگذاریم که رژیم در برابر این زنان کوتاه بیاید و با این خواسته ها موافقت کند، در اندک مدتی زنان بورژوا و خرده بورژوای مرفه از ادامه مبارزه دست برمی دارند، در حالی که زنان کارگر درون این جنبش از این پیروزی استفاده کرده و مطالباتی را طرح می کند که بیشتر جنبه اقتصادی دارد و در نتیجه خصلت طبقاتی به خود می گیرد! چرا؟ واضح است! به دلیل وضع اسفبار اقتصادی! از این رو است که مبارزه زنان کارگر می باید توان فراتر رفتن از مطالبات فمینیستی طبقه بورژوا را داشته و از پشتوانه طبقه کارگر برخوردار باشد.

از نشریه میلیتانت، شماره ۵۸، اسفندماه ۱۳۹۱

<sup>۲</sup> این مناظره در لینک زیر موجود است:

## مارکسیسم و مسئله زنان (پاسخ به یک نقد)

آرمان پویان

پس از مصاحبه رفیق مازیار رازی با رادیو پیام کانادا به تاریخ ۵ اوت ۲۰۱۲، بر سر مسئله نقش حزب در دوره انقلاب و دوره پسا-انقلابی، نقدی از سوی خانم "رزا"، به عنوان یک فعال آنارکو-فمینیست، در همین رادیو (به تاریخ ۲۶ اوت) مطرح شد\*. خانم رزا در این مصاحبه انتقاداتی را مطرح می‌کنند که بیش از هر چیز نشان دهنده عدم آشنایی ایشان با ابتدایی ترین مقوله های مارکسیسم از یک سو، و پراکندگی و عدم انسجام فکری ایشان به عنوان یک "آنارشیست سوسیالیست" از سوی دیگر است. به همین خاطر موضعی را علیه مارکسیسم و به ظاهر در حمایت از آنارشیسم اتخاذ می‌کنند که در عمده موارد تماماً لیبرالی و راست هستند. در متن زیر سعی می‌کنم که به اختصار مسئله زنان را از زاویه مارکسیسم مورد بحث قرار دهم تا ضمن بررسی خطاهای تئوریک جدی خانم رزا، به انتقادات مطرح شده از سوی ایشان هم پاسخ داده باشم. به امید آن که این بحث بتواند ادامه پیدا کند.

\*\*\*

## ریشه و منشأ نابرابری

ماتریالیسم تاریخی، جزئی لاینفک از اندیشه مارکسیستی است و این به آن معناست که برای مارکسیست ها، تکامل شرایط مادی بشر، مؤلفه کلیدی و اصلی تحلیل جامعه به شمار می‌رود. انگلس در اثر "منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" نشان می‌دهد که ستم بر زن، به طور جدایی‌ناپذیری با جامعه طبقاتی پیوند خورده است. در روزهای نخستین تاریخ بشر، انسان ها تنها قادر بودند که در حد حفظ معیشت خود تولید کنند، و بنابراین به دلیل عدم وجود هرگونه تولید مازاد، پدیده ای به نام نابرابری نمی‌توانست در این برهه وجود داشته باشد.

اگر تقسیم کاری وجود داشت، این تقسیم کار بر حسب جنسیت، و بر پایه این حقیقت بود که زنان به دلیل وضع حمل، شیردهی به فرزندان و غیره، به "خانه" و سکونتگاه وابستگی داشتند. ماهیت دقیق این تقسیم کار طبیعی میان زنان و مردان در جوامع بدوی چندان روشن نیست، اما می‌توان گفت که این تقسیم کار میان مردان و زنان، به دنبال نخستین تکامل در نیروهای مولد پدیدار شد.

مردان، که از لحاظ جسمی نیرومندتر بودند و بار زایمان یا بزرگ کردن کودکان را به دوش نمی‌کشیدند، شکارچی شدند و به این ترتیب برای اعضای دیگر جامعه اشتراکی، گوشت و پوست تهیه می‌کردند، در حالی که زنان، سالخوردگان و کودکان به صورت گردآورندگان فرآورده های آماده درآمدند و ریشه های خوراکی، میوه ها، صدف های خوراکی و مانند آن ها را جمع می‌کردند. آنان به صید ماهی می‌پرداختند و مسئولیت کارهای خانگی و نگهداری از آتش را نیز بر عهده داشتند. تخصص یابی مردان در کار شکار و زنان در کار جمع‌آوری مواد خوراکی و ساختن خانه موجب افزایش باز هم بیشتر بازده تولیدی کار گردید، زیرا به اندوخته شدن تجارب و مهارت ها و تکامل ابزارهای تخصصی کمک می‌کرد. به این ترتیب، فعالیت درون خانه زن یک منبع قابل اتکا و منظم معاش و بقای خاندان یا طایفه همخون (به مثابه یک کمون تولیدی با ثبات تر که همراه با تکامل نیروهای مولد جایگزین گله های انسانی اولیه گردید) شد، درحالی که شکار که حوزه فعالیت مرد را تشکیل می‌داد، غالباً امری مقطعی و تصادفی بود و می‌توانست به طور ثابت و پیوسته برای خاندان خوراک فراهم کند. این امر موجب نقش فعال زن در زندگی اقتصادی خاندان گردید. به علاوه، وجود زناشویی گروهی که در آن تنها مادر کودک معلوم بود و به رسمیت شناخته می‌شد، نقش زن را در خاندان بیشتر تقویت و تحکیم کرد. در واقع مادر تنها نیای خاندان تلقی می‌شد؛ یک چنین طایفه همخوان یا خاندانی، به عنوان خاندان مادرشاهی یا مادرسالاری شناخته می‌شود (۱).

به علاوه در جامعه مادرشاهی، چیزی به نام ستم بر مرد از سوی زنان وجود نداشته است، در حالی که یکی از خصوصیات جامعه پدرشاهی- جامعه ای که به دنبال نخستین تقسیم اجتماعی کار پدید آمد- پدیده ستم بر زن بوده است.

همراه با تکامل و رشد نیروهای مولد، بشر قادر شد که بیش از میزان لازم برای رفع نیازهای ابتدایی خود تولید کند. انسان ها به سوی شخم زدن زمین، رام کردن و پرورش دام و غیره پرداختند. بشر برای نخستین بار، آغاز به تولید مازاد بر نیازهای ابتدایی برای حفظ حیات خود کرد. این خود گامی عظیم رو به جلو بود؛ اما در عین حال به معنای بروز نابرابری نیز بود. از دل این نابرابری در بهره مندی از تولید بود که جامعه طبقاتی ایجاد شد. کاری که سنتاً به مردان تعلق داشت، کاری بود که این مازاد را ایجاد می کرد و بنابراین مرد را در موقعیت برتر قرار می داد. به علاوه این به آن معنا بود که اکنون دیگر مرد خواهان انتقال اموال خود به اولادش بود. بنابراین در این جا بود که شجره خانوادگی به مرد می رسید؛ مردی که خواهان تک همسری زن بود.

انگلس می نویسد:

"برافتادن حق مادری، شکست جهانی-تاریخی جنس مادینه بود. مرد فرمان روایی خانه را نیز به دست گرفت. جایگاه افت کرد، برده شد، بنده شهوت مرد و ابزاری تنها برای تولید فرزندانش شد. این سقوط جایگاه زن که به ویژه در میان یونانی های روزگار نیم‌خدایان، و از آن هم پیش‌تر در روزگار کلاسیک، به چشم می خورد، رفته رفته بزرگ شده و آراسته و تا اندازه ای در لفاف شکل های ملایم‌تری پیچیده شد، اما به هیچ روی از میان نرفت." (۲)

ستم بر زن با پیدایش جامعه طبقاتی ظهور کرد، و بنابراین مبارزه برای رهایی زنان از مبارزه علیه جامعه طبقاتی جدا نیست. ضمناً تغییرات در شیوه تولید نیز به ظهور دولت انجامید و همراه با آن ایده ها و اشکال ستم نیز تغییر کرد.

### بنیان رهایی زنان

انگلس در اثر مشهور خود، "منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" توضیح می دهد که چگونه طی شکست تاریخی جنس مؤنث در سطح جهانی بود که کار زنان، خصلت عمومی و همگانی خود را از دست داد؛ و در عین حال توضیح می دهد چگونه سرمایه داری برای نخستین بار این موضوع را تغییر داد. در نظام سرمایه داری، کل خانواده به پروسه تولید کشانده می شود، بنابراین در همان حال که فشارها و قید و بندهای پیش روی زنان- چه در کار دستمزدی و چه در کار خانگی- دوچندان می گردد، اما همین امر بنیان رهایی زنان را تشکیل می دهد. به این معنا که زن، از طریق کار است که جزئی از طبقه کارگر، و در نتیجه جزئی از مبارزه طبقاتی می شود.

انگلس می نویسد:

"در زمینه برابری حقوق مرد و زن به هنگام ازدواج هم، وضع بهتر از این نیست. نابرابری هر دو سو در قانون- که میراث شرایط اجتماعی گذشته است- نه علت، بلکه معلول سرکوب اقتصادی زنان است. در خانوار کمونیستی دیرین که زن و شوهر های بی‌شمار و فرزندانشان را در برمی گرفت، اداره کارهای خانه که بر دوش زن بود، درست به اندازه آماده سازی خوراک از سوی مرد، یک صنعت همگانی و از دیدگاه اجتماعی بایسته به شمار می آمد. این وضع با پیدایش خانواده پدرسالار- و از آن هم پیش‌تر با خانواده ویژه تک همسری- تغییر کرد. اداره کارهای خانه سرشت همگانی خود را از دست داد. و دیگر کاری نبود که به جامعه بستگی داشته باشد. یک خدمت خصوصی شد. زن، نخستین خدمتکار خانگی و از شرکت در تولید اجتماعی بیرون رانده شد. تنها صنعت بزرگ نوین، دوباره راه تولید اجتماعی را به روی زن- و آن هم تنها به روی زن پرولتر- باز کرد؛ اما این کار چنان انجام گرفته است که هرگاه زن، خدمت خصوصی خود را برای خانواده اش انجام می دهد و از تولید همگانی خارج است و نمی تواند چیزی به دست آورد و هنگامی که می خواهد در صنعت همگانی شرکت کند و روزی خود را به استقلال تأمین کند، در وضعی نیست که بتواند وظیفه های خانوادگی خود را انجام دهد.



چیزی که در کارخانه درباره زن صادق است، در همه جا، حتی در جزا و قانون نیز برای او صادق است. خانواده فردمحور نوین، بر بردگی خانگی آشکار یا پنهان زن استوار است؛ و جامعه نوین، توده ای است که ملکول های سازنده آن تنها عبارتند از خانواده های فردمحور. امروز در بیشترین نمونه ها دستکم در میان طبقه های دارا، مرد روزی‌رسان و نان‌آور خانواده است و همین به او پایگاهی برتر می دهد که هیچ احتیاجی به امتیاز ویژه قانونی هم ندارد. مرد در خانواده، بورژواست و زن، پرولتاریا است. ولی در جهان صنعتی، ویژگی ستم اقتصادی که به پرولتاریا وارد می شود، تنها هنگامی به خوبی آشکار می گردد که امتیازهای قانونی ویژه طبقه سرمایه دار برچیده شود و برابری حقوقی هم‌سویه در هر دو طبقه برپا شده باشد. جمهوری دموکراتیک، تضاد بین طبقه ها را از میان بر نمی دارد؛ در برابر، میدان را برای جنگ آماده می کند. و به همین گونه، سرشت ویژه چیرگی مرد بر زن در خانواده نوین، و نیاز و نیز روش ایجاد برابری اجتماعی راستین بین آن دو، تنها هنگامی به خوبی آشکار می شود که آن ها به طور کامل از دیدگاه قانون یکسان باشند. آن گاه آشکار می شود نخستین شرط رهایی زن، ورود دوباره همه زنان به صنعت همگانی است. باز این نیز نیازمند آن است که ویژگی خانواده فردمحور، به عنوان واحد اقتصادی جامعه، از میان برود" (۳) (تاکید دوم در متن از من است)

از آغاز انقلاب صنعتی در قرن هیجدهم، گسترش سرمایه داری، برانگیخته شدن رقابت، درآمیختن شمار هرچه بیشتر از زنان را در نیروی کار، موجب شده است (به علاوه ارزش توان کار زنان در نظام سرمایه داری، از سایرین کمتر است و این راهی کلیدی است که در آن کارفرمایان، میانگین ارزش توان کار را با بالا بردن رقابت میان کارگران برای یافتن شغل، کاهش می دهند)

سرمایه داری پس از جنگ جهانی دوم، با دوره ای طولانی از رونق، تکامل عظیم تولید، توسعه بازارهای جهانی و غیره رو به رو بود، و همه این عوامل امکان گسترش نسبی رفاه اجتماعی را به این نظام می داد. فراغت کلی از کارخانگی، نگهداری از سالمندان و کودکان، و غیره، ورود زنان به عرصه کارهای دستمزدی را ممکن ساخت. در این جا اشاره به مورد ایالات متحده آمریکا، به عنوان یکی از پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری، می تواند به خوبی این روند را نشان می دهد. از نخستین سال های دهه ۱۹۵۰، دگرگونی های گسترده ای در شرایط اقتصادی و اجتماعی زنان در ایالات متحده آمریکا روی داده است. در سال ۱۹۵۰، ۳۳.۹ درصد از زنان سائزده ساله به بالا، جزو نیروی کار بودند. تا سال ۱۹۶۰، این شماره تا ۳۳.۷ درصد بالا رفته بود. در سال ۱۹۷۰، به ۴۳.۳ درصد رسید و تا سال ۱۹۸۳، بیش از نیمی از زنان در سنین کاری، یعنی ۵۲.۹ درصد از آن ها جزو نیروی کار بودند. در آن دوران سی و سه ساله، درصد افزایش زنانی که در بازار کار بودند کمی بیش از درصد افزایش دوران هفتاد ساله بین سال های ۱۸۹۰ و ۱۹۶۰ بود! در همین دوره ۱۹۵۰ تا اوایل ۱۹۸۰، گنجائیدن زنان در کار تولید صنعتی بسیار بیشتر بوده است. برای نمونه، در حالی که شمار کل کارگرانی که در صنایع، به کار یدی مشغول بوده اند، از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۱ تا ۲۹ درصد افزایش یافت، تعداد زنان در چنین شغل هایی تا میزان ۶۱.۵ درصد بالا رفت؛ یعنی درصد کارگران زن در چنین رده های شغلی از ۱۵.۴ به ۱۸.۶ درصد در آن دوره سی ساله افزایش یافته است.

این افزایش در زیرطبقه شغلی کارورزان (مونتازگر، منگنه کار، مهرزن، جوشکار، کارور چرخ خیاطی، راننده کامیون، متصدی لیفت‌تراک و دیگران) و کارگران فنی و حرفه ای (نجار، برق کار، قالب ساز و ابزارساز مکانیک و سایرین) چشمگیرتر است. درحالی که شمار مردانی که چنین شغل هایی را دارا بودند، از سال ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۸۱، ۵۸.۵ درصد بالا رفت؛ شمار زنان، به طور جهش آسا معادل ۳۲۷ درصد افزایش یافت. درصد زنان شاغل در شغل های فنی و حرفه ای هنوز اندک است، اما از ۲.۵ درصد در سال ۱۹۵۰ به ۶.۳ درصد در سال ۱۹۸۱ رشد کرد. در میان کارور ها نیز شمار زنان، ۳۵ درصد طی دوره مذکور رشد کرده بود (این رقم برای مردان هشت درصد بود)

شمار زنان معدنکار نیز از ۰.۷ درصد کارگران معدن در سال ۱۹۷۲ به ۲.۲ درصد در سال ۱۹۸۱ رشد کرد. میان معدنکاران زیرزمینی، درصد زنانی که استخدام شدند از نزدیک صفر در سال های ۱۹۷۳-۷۴، به میزان هشت تا ده درصد در پنجساله نخستین دهه ۱۹۸۰ رسید. (۴)

در واقع این مشارکت زنان در نیروی کار، بنیان رهایی زنان را- همان طور که توضیح داده شد- ایجاد کرده است، اما این صرفاً یک بنیان است و نه چیزی بیش‌تر. بهبود پسا-جنگ یک استثنای تاریخی بود، و بحران در اوایل دهه ۱۹۷۰ ناگهان خود را نشان داد. توسعه نظام های رفاهی کم و بیش دستخوش رکود شد. شرایط کارمندان عمومی روز به روز به وخامت می گرایید. شرایط برای کودکان، بیماران و سالمندان نیز- که به خصوص فشار زیادی را بر زنان وارد می کند- وخیم تر شد. در طی رکود بزرگ اخیر نیز که از اواخر سال ۲۰۰۷ جهان را در نوردید، شاهد بوده ایم که چگونه سرمایه داری در قدم نخست بیشترین ضربه را به زنان کارگر وارد آورده است، از بیکاری گسترده آنان گرفته تا مشاغل با دستمزدهای پایین.

### سوسیالیسم و مبارزه برای رهایی زن

در نظام سرمایه داری، زمینه بالقوه برای محو ستم بر زن ایجاد شده و به همین ترتیب بنیان مادی الغای تمامی اشکال ستم مهیا گردیده است. سرمایه داری در بدایت امر نظامی متری بود که نیروهای مولد، از جمله ابزار تولید، را تا سطوحی بی-سابقه تکامل بخشید. در شرایط فعلی ما واقعاً قادریم که به اندازه لازم و کافی برای رفع نیازهایمان تولید داشته باشیم و نابرابری را با افزایش قابل ملاحظه استانداردهای زندگی برای اکثریت مردم جهان، محو کنیم. با این حال در نظام سرمایه داری، تولید نه برای رفع نیازهای بشری، که برای کسب سود صورت می گیرد. در این نظام میلیون ها نفر، بنا به ماهیت این نظام، به کام بیکاری و فقر کشیده می شوند. تکنولوژی های جدید، برای افزایش سرعت کار افراد، و نه آسایش و افزایش اوقات فراغت آنان، ابداع و به کار گرفته می شوند.

با یک اقتصاد برنامه ریزی شده ما بلافاصله قادر خواهیم بود که تولید را افزایش دهیم و از تکنولوژی به نفع اکثریت جامعه استفاده کنیم. ساعات کاری بلافاصله پایین آورده خواهد شد و این خود قدمی مهم به سوی رهایی زنان است. در عین حال، ما قادر خواهیم شد که با معرفی ابزارها و راهکارهایی دیگر به رهایی زنان نزدیک تر بشویم.

به عنوان مثال، یک اقتصاد برنامه ریزی شده این امکان را به ما خواهد داد که از ذخایر و منابع موجود برای ارتقای رفاه عمومی استفاده کنیم. در این شرایط کارگران و فرزندان آن ها، افراد سالخورده، بازنشستگان، بیماران و غیره از شرایطی برخوردار و مناسب بهره مند خواهند شد. به علاوه کاربرد تکنولوژی، کم و بیش به حذف کار خانگی منجر خواهد شد (جاروبرقی های اتوماتیک، ماشین های ظرفشویی، رستوران های عمومی در نقاط مختلف برای تهیه غذاهای سالم، راه اندازی آشپزخانه های کمونی در سطح محلات به ابتکار خود شهروندان، تهیه مواد غذایی سالم برای شیرخوارگاه ها، مدارس و محل کار، تعمیر و بازسازی مسکن، کارهای جمعی اختیاری برای نظافت محیط زیست، راه اندازی مهدهای کودک با کیفیت بالا و غیره). به علاوه این تصویر تا حدود زیادی به شرایط موجود و امکانات در دسترس کنونی ما محدود است، درحالی که نسل های آتی قطعاً قادر خواهند بود که زمینه های لازم برای رهایی بشر، و از جمله رهایی زنان، را به مراتب بیش از آن چه که ما امروز تصور می کنیم، توسعه دهند.

اما این موارد به صورت خودکار صورت نمی پذیرد، بلکه به خلع ید از سرمایه داران، لغو مالکیت خصوصی آن ها بر ابزار تولید اجتماعی نیاز دارند، یعنی طبقه کارگر است که باید کارخانه ها را تحت اشغال دربیورد و سپس کنترل خود را بر بخش های حیاتی اقتصاد اعمال کند. امروز اقلیتی کوچک از سرمایه داران، مالک ابزار تولید- یعنی کارخانه ها، ماشین آلات، مواد اولیه و غیره- هستند. آن ها هستند که بنا به سود خود تصمیم می گیرند چه چیزی را، چگونه و در چه زمانی تولید نمایند. اما در حقیقت، ثروت های اجتماعی به وسیله اکثریت عظیم جامعه، یعنی طبقه کارگر، تولید می گردد؛ طبقه ای

که باید به طور روزمره برای سرمایه داران کار کنند. طبقه کارگر باید بخش های حیاتی اقتصاد را در دست بگیرد، و از این طریق است که اکثریت جامعه می تواند به طور دموکراتیک و از پایین برای تولید، حداکثر استفاده بهینه از منابع و تکنولوژی های موجود بر طبق یک برنامه، استفاده کند و با افزایش تولید، رفاه و کاهش ساعت کاری، شرایطی را برای رشد افراد جامعه مهیا سازد. تنها از این طریق است که ما می توانیم هر آن چه را که مردان زن را برای کار خانگی و ساعات کاری بالا برای دیگران عملاً به بردگی می کشاند، حذف کنیم. به واسطه یک برنامه اقتصاد سوسیالیستی است که توان بالقوه فرهنگی و علمی، و خلاقیت افراد می تواند برای نخستین بار شکوفا شود.

### انقلاب اکتبر و گام هایی به سوی رهایی زنان

تمامی اسناد به جای مانده از انقلاب اکتبر، نشان دهنده حساسیت و جدیت مسئله زنان در نزد بلشویک ها بوده است. به همین دلیل است که پس از پیروزی انقلاب، برای نخستین بار توده های وسیع مردم، از جمله زنان، به مشارکت در سیاست حرکت داده شدند. برخلاف برخی تحریفات مغرضانه تاریخی، این مشارکت هرگز محدود به زنان عضو حزب نبوده است. لنین در سخنرانی خود طی "چهارمین کنفرانس زنان کارگر غیر حزبی مسکو" در سال ۱۹۱۹ با عنوان "وظایف جنبش زنان کارگر در جمهوری شورایی" اعلام کرد:

"در نظام کهنه سرمایه داری، برای فعال بودن در عرصه سیاست، نیاز به تربیت خاصی بود؛ به طوری که زنان حتی در پیشرفته ترین و آزادترین کشورهای سرمایه داری، نقشی جزئی در سیاست ایفا می کردند. وظیفه ما اینست که سیاست را در دسترس هر زن کارگری قرار دهیم. از زمانی که مالکیت خصوصی بر زمین و کارخانه ها ملغی شده و قدرت ملاکین و سرمایه داران سرنگون گردیده، وظایف سیاست برای توده های کارگر به طور کلی، از جمله زنان کارگر، ساده، واضح و قابل فهم شده است. در جامعه سرمایه داری وضعیت زن با چنان نابرابری ای مشخص شده که شرکت او در سیاست نسبت به شرکت مرد بسیار ناچیز است. لازم است که قدرت توده های کارگر برای وضعیت در این زمینه به کار افتد، چرا که بعداً وظایف اصلی سیاست از موضوعاتی تشکیل خواهد شد که مستقیماً بر سرنوشت خود کارگران تأثیر می گذارد.

در این جا نیز شرکت زنان کارگر- نه تنها زنان عضو حزب و زنان آگاه سیاسی، بلکه زنان غیر عضو و نیز کسانی که کمترین آگاهی سیاسی را دارند- ضروریست. در این جا قدرت شوروی میدان وسیعی از فعالیت ها را به روی زنان کارگر می گشاید." (۵)

در پاییز سال ۱۹۲۰ مباحثاتی میان کلارا زتکین و لنین بر سر "مسئله زنان" صورت گرفت. کلارا زتکین در اثری با نام "پیرامون رهایی زنان: از نوشته های و.ا. لنین"، مصاحبه مفصل و مبسوطی دارد که زیر عنوان "لنین پیرامون مسئله زنان" به این اثر ضمیمه شده است. در سند مذکور، لنین پیشرفت های عظیمی را که پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، زندگی زنان طبقه کارگر را در شوروی دستخوش تغییر کرده بود، به اختصار توضیح می دهد:

"حکومت دیکتاتوری پرولتاریا، متفقاً به همراه حزب کمونیست و اتحادیه های کارگری، از هیچ کوششی فروگذار نمی کند تا بر بینش عقب افتاده مردان و زنان فائق آید و نیز روان شناسی کهنه و غیرکمونیستی را از بُن براندازد. لازم به گفتن نیست که مردان و زنان تماماً در مقابل قانون یکسان هستند. تمایل صادقانه ای برای عملی کردن این برابری در همه جا به چشم می خورد. ما، زنان را به کار در اقتصاد، مدیریت، قانون گذاری و حکومت فرامی خوانیم. همه نهادهای آموزشی به روی زنان باز است، تا آنان بتوانند ظرفیت های حرفه ای و اجتماعی خود را رشد بدهند. ما آشپزخانه های اشتراکی، و غذاخوری، رختشویی خانه و تعمیرگاه عمومی، مهد کودک های عمومی، کودکستان ها، خانه های کودکان، و نهادهای آموزشی را در هر نوعی سازمان دهی می کنیم. کوتاه کنم، ما به طور جدی مشغول پیشبرد الزامات برنامه خود در جهت انتقال عملکردهای اقتصادی و آموزشی از خانواده به جامعه هستیم. این به معنای آزادی زن از بردگی دیرین خانگی و وابستگی تام به شوهر خویش خواهد بود. این امر او را قادر می سازد که قابلیت ها و استعدادهای خود را تماماً به کار

گیرد. کودکان در شرایطی به مراتب مطلوب تر از شرایط خانه پرورش می یابند. ما پیشرفته ترین قوانین حمایتی از زنان کارگر را در دنیا داریم که به وسیله نمایندگان مجاز کارگران سازمان یافته به اجرا درمی آید. ما در حال تأسیس زایشگاه ها، خانه های مادر و فرزند، مراکز درمانی تخصصی مادران، دوره های آموزشی در رابطه با نوزادان و مراقبت از کودکان، نمایشگاه های آموزش مراقبت مادران از خود و فرزندانشان و نظایر این ها، هستیم. ما تمامی تلاش خود را برای حمایت از زنان نیازمند و بیکار به کار می بندیم، و البته کاملاً می دانیم که همه این ها با توجه به نیازهای زنان کارگر، کم است و برای رهایی واقعی آنان هنوز کفایت نمی کند." (۶)

طبقه کارگر روسیه پس از تسخیر قدرت تحت رهبری بلشویک ها، نه تنها زنان کارگر به پیشرفت هایی دست یافتند، بلکه شاخص امید زندگی نیز برای تمامی گروه های سنی به طور قابل ملاحظه ای افزایش یافت. امید زندگی برای یک نوزاد طی سال های ۱۹۲۶-۲۷، حدود ۴۴.۴ سال بود، در حالی که سی سال پیش از آن، این رقم ۳۲.۳ سال بود. در سال ۱۹۵۸-۵۹، امید زندگی برای کودکان تازه متولد شده به ۶۸.۶ سال رسید و این روند تا دهه ۱۹۶۰ ادامه داشت، به طوری که شاخص امید زندگی در شوروی از ایالات متحده هم فراتر رفت.

نخستین کاری که بلشویک ها پس از انقلاب به انجام رسانیدند، تصویب قوانینی در جهت برابری جنسیتی بود. در واقع آن ها حق طلاق، سقط جنین و ازدواج غیرکلیسایی را به همراه مواردی دیگر معرفی کردند. اما همان طور که لنین توضیح داد، برابری جنسیتی در قانون به تنهایی کافی نیست، بلکه باید گام هایی عملی هم در مسیر تحقق آن برداشته شود (نظیر مواردی که خود او در مصاحبه با زتکین اشاره می کند). لنین طی پیامی به مناسبت روز جهانی زنان کارگر در سال ۱۹۲۱ می گوید:

"هیچ حزب یا انقلابی در جهان هرگز رویای فرود آوردن چنین ضربه عمیقی را به ریشه های ستم و نابرابری زنان مانند آن چه که شوروی و انقلاب بلشویکی انجام می دهد در سر نپروراند است. این جا در روسیه شوروی اثری از نابرابری در قوانین بین مردان و زنان باقی نمانده است. قدرت شوروی تمام نابرابری هایی را که در قوانین درباره ی خانواده، ازدواج و فرزندان وجود داشت و خصوصاً نفرت انگیز، فرومایه و ریاکارانه بود از میان برداشت.

این تنها نخستین گام برای آزادی زن است. اما هیچ یک از جمهوری های بورژوایی حتی دموکراتیکترین آن ها هم جرات برداشتن این گام نخست را نیز نداشته است. دلیل این امر حرمت به «مالکیت خصوصی مقدس» است.

دومین و مهم ترین گام الغای مالکیت خصوصی بر زمین و کارخانه ها است. این مساله، و تنها این مساله راه را برای آزادی کامل و واقعی زنان یعنی آزادی زن از «بردگی خانگی» از طریق انتقال خانهداری حقیر فردی به خدمات خانگی وسیع اجتماعی شده می گشاید.

این تحول سختی است، زیرا مستلزم تغییر شکل ریشه دارترین، کهنه ترین، کوتاه نظرانه ترین و سخت ترین «نظم» (اگر بگوییم بی شرمی و توحش، به واقعیت نزدیکتر است) می باشد. اما تحول آغاز گردیده و حرکت شروع شده است، ما در راه نوینی قدم گذاشته ایم." (۷)

### "ترمیدور"، و نابودی دستاوردهای انقلابی زنان

اما برای محو کارخانگی و جایگزین شدن خانواده با نهادی جدید، اقتصاد جامعه باید به اندازه کافی رشد و تکامل یافته باشد، درحالی که این عنصر در روسیه شوروی وجود نداشت. پیامدهای مخرب جنگ داخلی (و مداخله ارتش های ۲۱ قدرت امپریالیستی) به همراه عقب ماندگی اوضاع اقتصادی-اجتماعی روسیه و انزوای انقلاب پس از شکست انقلاب ۱۹۱۸ آلمان، همگی مواردی بودند که در کنار برخی اشتباهات رهبران بلشویک، به آغاز روند انحطاط بوروکراتیک و ترمیدور

ضد انقلاب سیاسی منجر شدند. تروتسکی در مورد ضرورت پیشرفت اقتصادی به عنوان پیش شرط ایجاد شرایط زندگی و خانواده نوین در مقاله ای با نام "از خانواده قدیمی به خانواده جدید" (ژوئیه ۱۹۲۳) نوشت:

"تدارک مادی برای ایجاد شرایط زندگی نوین و خانواده نوین، اساساً نمی تواند چیزی جدا از عملکرد عمومی به سوی بنانهادن سوسیالیسم باشد. دولت کارگری برای آن که بتواند به طور جدی از عهده آموزش عمومی کودکان و آزادسازی خانواده از قید آشپزخانه و رختشویی بریباید، باید ثروتمندتر گردد. اجتماعی کردن خانه‌داری خانوادگی و آموزش عمومی کودکان، بدون بهبود قابل ملاحظه در اقتصاد ما، به طور کلی، غیرقابل تصور است. ما به آشکال اقتصادی سوسیالیستی بیشتری نیازمندیم. تنها تحت چنین شرایطی است که می توانیم خانواده را از وظایف و عملکردهایی که آن را تحت ستم قرار می دهد و متلاشی می سازد، رها کنیم. شست‌وشو باید به وسیله یک رختشویی خانه عمومی انجام شود، تهیه غذا به وسیله یک رستوران عمومی، و دوزنگی به وسیله یک کارگاه عمومی. کودکان باید به وسیله معلمین عمومی خوب که دلبستگی واقعی به کار خود دارند، تعلیم ببینند. سپس تعهد میان شوهر و زن از قید هرچیز بیرونی و تصادفی در خواهد آمد، و بدین ترتیب یکی، زندگی دیگری را نخواهد مکید. برابری حقیقی نهایتاً ایجاد خواهد شد. تعهد، به رابطه عاطفی دوسویه وابسته خواهد شد، و به ویژه از این نظر به ثبات درونی دست خواهد یافت. ثباتی که البته برای همه یکسان نیست، اما برای هیچ کسی اجباری هم نیست." (۸)

با به قدرت رسیدن بوروکراسی (و در رأس آن استالین)، دستاوردهای طبقه کارگر (و به ویژه زنان کارگر) به دنبال انقلاب ۱۹۱۷، عقب گرد خود را آغاز نمود. بوروکراسی به جای مبارزه علیه نابرابری و ستم، به تثبیت قدرت خود نیاز داشت. علاوه بر کاهش آزادی های مدنی شهروندان به طور کلی، حقوق خاص زنان- مانند حق سقط جنین، طلاق آزاد و غیره- لغو گردید و زنان کارگر و دهقان در اسارت کار خانگی باقی ماندند. روسیه شوروی حتی پیشرفته ترین رویکرد را نسبت به همجنسگرایان داشت، اما این دستاورد نیز به طور کامل به دست بوروکراسی استالینیستی نابود شد.

تروتسکی، بوروکراسی استالینیستی را به درستی مانند تومور سرطانی در بدن دولت کارگری توصیف می کرد. او در مطلبی با عنوان "ماهیت طبقاتی دولت شوروی" (۱۹۳۳) نوشت: "یک تومور می تواند تا اندازه ای ترسناک رشد کند و حتی ارگانسیم زنده را از پای در آورد. اما تومور هرگز نمی تواند به یک ارگانسیم وابسته مبدل شود" (۹).

تروتسکی طرح کلی این پروسه را در یکی از آثار بی نظیر خود، یعنی "انقلابی که به آن خیانت شد" (۱۹۳۶) به دست می دهد؛ در فصل هفتم از همین اثر (خانواده، جوانان و فرهنگ) بخشی با عنوان "ترمیدور در خانواده" آمده است. تروتسکی در این جا می نویسد:

"در سال ۱۹۳۲، تعداد کل منزلگاه های دائمی در پرورشگاه ها به ۶۰۰،۰۰۰ و تعداد منزلگاه های موسمی، یعنی آن هایی که صرفاً مربوط به موسم کار مزرعه بود، به حدود ۴،۰۰۰،۰۰۰ می رسید. در سال ۱۹۳۵، تعداد تختخواب ها به ۵،۶۰۰،۰۰۰ بالغ می شد. اما منزلگاه های دائمی هنوز جزء ناچیزی از این کل را تشکیل می داد. به علاوه پرورشگاه های موجود، حتی در مسکو، لنینگراد و مراکز دیگر، معمولاً سهل الحصول ترین خواسته ها را هم برآورده نمی کنند. یکی از برجسته ترین روزنامه های شوروی گله می کند: "پرورشگاهی که طفل خود را در آن ناراحت تر از خانه احساس کند، پرورشگاه نیست. یک یتیم خانه بد است. بنابراین اگر خانواده های مرفه تر کارگری از پرورشگاه صرف نظر می کنند، تعجب آور نیست. اما برای توده اصلی زحمتکشان، حتی تعداد همین "یتیم خانه های بد" هم ناچیز است. همین اواخر کمیته اجراییه مرکزی قطعنامه ای صادر کرد که مطابق آن تربیت اطفال سرراهی و یتیم باید به دست خصوصی اشخاص سپرده شود. بدین ترتیب حکومت بوروکراتیک از طریق عالی ترین ارگان خود، ورشکستگی اش را در رابطه با مهم ترن وظیفه سوسیالیستی تأیید می کند. تعداد بچه های کودکستانی در طول پنج سال ۱۹۳۰-۳۵، از ۳۷۰،۰۰۰ نفر به ۱،۱۸۱،۰۰۰ نفر افزایش یافت. نازل بودن رقم مربوط به سال ۱۹۳۰ حیرت انگیز است، اما رقم مربوط به سال ۱۹۳۵ نیز صرفاً به منزله

قطره ای است در اقیانوس خانواده های شوروی. بررسی بیشتر این موضوع نشان خواهد داد که بخش اصلی یا دستکم بیشتر این کودکان به خانواده های کادر اداری، کارمندان فنی، استخوانیست ها و غیره است" (۱۰)

تروتسکی ادامه می دهد:

"همین کمیته اجرائیه مرکزی چندی پیش مجبور شد علناً تصدوق کند که "قطع نامه مربوط به حل مسأله کودکان بی خانمان و بی سرپرست با سستی اجرا می شود". در پشت این اعتراف غیرمغرضانه چه چیز نهفته است؟ ما فقط به طور تصادفی از اشارات درج شده با حروف ریز در روزنامه ها مطلع می شویم که در مسکو، بیش از هزار کودک در "شرایط خانوادگی فوق العاده دشواری" به سر می برند، و یا این که در به اصطلاح مهدهای کودک پایتخت ۱،۵۰۰ کودک بی پناه به خیابان ها رانده می شوند، و باز این که در پاییز ۱۹۳۵، در مسکو و لنینگراد طی دو ماه "۷،۵۰۰ پدر و مادر به خاطر بی سرپرست رها کردن فرزندان خود به دادگاه جلب شده اند." جلب اینان به دادگاه چه فایده ای داشت؟ چند هزار پدر و مادر از مراجعه به دادگاه طفره رفته اند؟ چه تعدادی از کودکان، بی آن که در جایی ثبت شده باشد، "در شرایط فوق العاده دشوار" به سر می برند؟ وجه تفاوت شرایط فوق العاده دشوار با شرایط صرفاً دشوار در چیست؟ این ها سؤالاتی است که بی جواب می ماند. بخش بزرگی از بی خانمانی آشکار و پنهان کودکان نتیجه مستقیم بحران اجتماعی عظیمی است که طی آن خانواده کهن، خیلی زودتر از آن که بنیادهای جدید جایش را بگیرند، در حال تحلیل رفتن است" (۱۱)

### جمع بندی

همان طور که مختصراً اشاره شد، ستم بر زن قدمتی به اندازه تاریخ تقسیم جامعه به طبقات دارد، و بنابراین محور آن تنها از طریق دست یافتن به جامعه ای بی طبقه ممکن است. از این گفته بلافاصله چند نتیجه مهم به دست می آید:

اول؛ در این جا اهمیت طبقه کارگر، به عنوان تنها نیروی انقلابی که قادرست از طریق انقلاب اجتماعی، حرکت به سوی چنین جامعه ای را رهبری کند، بیش از پیش رخ نشان می دهد. اما در این مورد عموماً یک کژفهمی متداول و تاحدود زیادی مضحک وجود دارد و آن این که گویا مقصود از طبقه کارگر، مجموع مردانی است که در صنایع به کار پدی اشتغال دارند و به همین جهت به نقش "زنان" در این بین توجهی نمی شود!

کالینیکوس به درستی به این درک نادرست اشاره می کند و می نویسد: "این نکته ای حائز اهمیت است که تلقی مارکس از طبقه کارگر را آن گونه نپنداریم که رسانه ها و کلیشه های آکادمیک به عنوان کارگران پدی مرد صنعتی به ما می نمایند، برای مارکس طبقه بر مبنای رابطه میان استثمارکننده و استثمارشونده تعریف می شد. از این منظر کارگر بودن مستلزم فقدان استقلال اقتصادی در جهت حفظ خود و بر مبنای منابع خود است. پس زنده ماندن مستلزم وجود اجبار در جهت فروش نیروی کار تو به بنگاه سرمایه داری است و از آن روی که توان چانه زنی برای کارگر بسیار کم است، نتیجه این امر استثمار تو خواهد بود. کارگر بودن در این معنا، مستلزم کار پدی در کارخانه نیست. می تواند کار در دفتر، بیمارستان، مدرسه و یا دانشگاه باشد" (۱۲).

بنابراین صحبت از طبقه کارگر، در کلیت خود، به معنای بی توجهی به نقش زنان کارگر نیست. برعکس، زنان کارگر حتی در طبقه خود نیز مورد فشار و پیش داوری های حاکم بر جامعه از سوی مردان هم طبقه ای خود قرار دارند و به بیان بهتر استثمار آنان مضاعف است. به همین خاطر پرولتاریای انقلابی ضمن مبارزه علیه تمامی اشکال تبعیض اجتماعی و ستم، مشکلات جنسیتی تحت ستم را باید بر مبنای تقسیمات طبقاتی درک و با آن مبارزه کند.

دوم؛ با در نظر داشتن نگاه طبقاتی به مسأله زن، صحبت از "منافع زنان" به طور کلی، تماماً نادرست و متناقض است. چرا که زنان خود دارای پایگاه طبقاتی و منافع متفاوتی هستند. کسانی که از منافع یا جنبش زنان به طور کلی صحبت می کنند- و بعضاً حتی خود را رادیکال و ضد سرمایه داری معرفی می نمایند- باید توضیح دهند که چگونه منافع مثلاً مارگارت تاچر یا

کاندولیزا رایس می تواند با منافع زنان کارگری که نه فقط در انگلستان و امریکا، بلکه در سایر کشورهای جهان، به طور مستقیم و غیر مستقیم زیر فشار سیاست های آنان کمر خرد کردند، یکسان پنداشت؟

مارکسیست ها از حقوق دموکراتیک زنان، فارغ از پایگاه طبقاتی آن ها، دفاع می کنند و باید بکنند. حقوقی مانند حق طلاق، حق انتخاب پوشش، حق سقط جنین و غیره. با این حال دست یافتن به این حقوق دموکراتیک نیز، با مبارزه علیه کلیت نظام سرمایه داری گره خورده است و این هم وظیفه ایست که نه زنان بورژوا یا خرده بورژوا، بلکه زنان طبقه کارگر می توانند انجام دهند.

سوم؛ مسأله زنان را نمی توان از مسأله طبقاتی جدا کرد. هرگونه آشفتگی در این مورد، به نتیجه گیری های نادرست می انجامد و مبارزه طبقاتی را به مبارزه میان زنان و مردان تبدیل می کند که بخشی از جنبش فمینیستی بورژوایی در طول یک سده گذشته بوده است.

جمع بندی سه نکته فوق را "ابولین رید" در مقاله ای با عنوان "مسأله زنان و روش مارکسیست ها"، این گونه بیان می کند:

"از دید تاریخی مبارزه بین دو جنس زن و مرد، بخشی از جنبش فمینیستی بورژوازی در سده گذشته بود. جنبشی اصلاحی که در چهارچوب سیستم سرمایه داری برپا شده و خواهان براندازی این سیستم نبود. اما مبارزه ای تدریجی بود که در آن زنان در برابر فرمانروایی مردان در زمینه های اقتصادی، اجتماعی و جبهه های میهنی سر به طغیان برداشته بودند. در دوره جنبش فمینیست، شماری از اصلاحات مهم به سود زنان به انجام رسید. اما جنبش فمینیستی بورژوازی راه خود را درپیش گرفت و هدف های محدود خود را به دست آورد. دشواری های امروزی تنها با رویارویی طبقه در برابر طبقه از میان خواهد رفت.

مسأله زنان تنها با صف آرایی زنان و مردان طبقه کارگر، در برابر زنان و مردان طبقه فرمانروا حل خواهد شد. یعنی کارگران، خواه زن یا مرد، منافع یکسانی دارند، نه این که زنان از طبقات گوناگون با هم منافع یکسان داشته باشند."

زنان طبقه بالا در پشتیبانی از جامعه سرمایه داری و ماندگاری آن به اندازه مردان، خود دارای نفع می باشند. یکی از چیزهایی که فمینیست های بورژوازی برای آن به مبارزه پرداختند، حق داشتن دارایی برای زنان به نام خودشان بود، برابر با مردان. آن ها در این مبارزه پیروز شدند. امروزه، زنان توانگر ثروت های افسانه ای به نام خود اندوخته اند. آن ها با مردان توانگر برای ماندگار کردن سیستم سرمایه داری همپیمان اند. اما با زنان کارگر که نیازهای آن ها تنها با نابودی سرمایه داری برآورده می شود، هیچ پیوندی ندارند. پس، **رهایی زنان کارگر، نه با همبستگی با طبقه دشمن، بلکه با مبارزه در برابر آن ها و با پیوستن به مبارزه افراد هم طبقه خود به دست خواهد آمد**" (تأکید ها از من است) (۱۳)

پانوشت:

<http://www.radiopayam.ca/parvaz.html> \*

منابع:

(۱) د.ک. میتروپولسکی، ی.ا. زوبریتسکی، و.ل. کیروف، "زمینه تکامل اجتماعی"، ترجمه ناصر زرافشان و علی افشاری، انتشارات آگاه، ۱۳۸۳، صص. ۴۱-۴۳ و ۴۷

(۲) فردریک انگلس، "منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت"، ترجمه خسرو پارسا، نشر دیگر (۱۳۸۶)، ص. ۷۱

(۳) همان، صص. ۸۸ و ۸۹

(۴) جوزف هنسن، ایولین رید و ماری آلیس واترز، "آرایش، مد و بهره کشی از زنان"، ترجمه افشنگ مقصودی، نشر گل آذین، چاپ دوم، ۱۳۸۶، صص. ۲۲-۱۹

(5) V.I. Lenin, "The Tasks of the Working Women's Movement in the Soviet Republic" (Sep 23, 1919):

<http://www.marxists.org/archive/lenin/works/1919/sep/23a.htm>

(6) Clara Zetkin, "Lenin on the Women's Question" (1920):

<http://www.marxists.org/archive/zetkin/1920/lenin/zetkin1.htm>

(۷) و.ا. لنین، "روز جهانی زنان کارگر"، ضمیمه پروادا، ش ۵۱، ۸ مارس ۱۹۲۱:

<http://www.negah1.com/clasic/lenin4.htm>

(8) Leon Trotsky, "From the Old family to the New" (Jul 1923):

[http://www.marxists.org/archive/trotsky/women/life/23\\_07\\_13.htm](http://www.marxists.org/archive/trotsky/women/life/23_07_13.htm)

(9) Leon Trotsky, "The Class Nature of the Soviet State" (Oct 1, 1933):

<http://www.marxists.org/archive/trotsky/1933/10/sovstate.htm>

(۱۰) لئون تروتسکی، "انقلابی که به آن خیانت شد" (۱۹۳۶)، نشر کارگری سوسیالیستی، صص. ۱۷۴-۱۷۵:

<http://nashr.de/1/trot/xynt/0.pdf>

(۱۱) همان، صص. ۱۷۶-۱۷۵

(۱۲) نگاه کنید به: آرام نوبخت، "چند نکته در مورد مفهوم طبقه اجتماعی"، نشریه میلیتانت، تیرماه ۱۳۹۱:

<http://militaant.cloudaccess.net/2011-06-13-17-37-45/420-tab.html>

(۱۳) "آرایش، مد و بهره کشی از زنان"، صص. ۱۰۰-۱۰۱



### استیو هدلی، فعال سندیکالیست پیشرو، به اعمال خشونت خانگی متهم شد

کارولاین لِنهگان، یکی از اعضای «اتحادیه ملی کارگران راه آهن، کشتیرانی و حمل و نقل» (RMT)، همسر سابق خود یعنی استیو هدلی را که معاون دبیر کل RMT است، در سطح عمومی به اعمال خشونت خانگی جدی متهم کرده است.

خانم کارولاین می گوید: «من تصمیم گرفته ام که به خاطر جایگاه عمومی او در اتحادیه و به این خاطر که می خواهم سایر زنانی را که با بدرفتاری های مشابهی رو به رو شده اند، به مطرح کردن این موضوعات تشویق کنم، یک بیانیه عمومی صادر کنم».



بیانیه او شامل انتقادهای مفصلی به نحوه برخورد اتحادیه او با تحقیق درباره شکایات صورت گرفته علیه هدلی می شود: «بابت سؤال هایی که از من شد، واقعاً برآشفته و متحیر شدم. افسر بازجو هیچ گونه احترام و حساسیتی نشان نمی داد و فاقد هرگونه درک و فهم نسبت به خشونت خانگی بود».

کارولاین پیشنهاد می کند که: «یک گروه حمایتی، متشکل از زنان جنبش چپ و کارگری، برای پشتیبانی از زنان و به چالش کشیدن بدرفتاری و تبعیض جنسیتی باید به راه بیفتد».

نیاز است که این بیانیه خوانده شود و به طور جدی در درون جنبش کارگری و کل طیف چپ سوسیالیست- و به خصوص در RMT و حزب سوسیالیست که هدلی در وب سایت ها آن به عنوان شخصیت عمومی حزب سوسیالیست معرفی شده است- مورد بحث قرار بگیرد.

این سند را به طور کامل در وبلاگ کارولاین مطالعه کنید:

<http://carolineleneghan.wordpress.com/>

وب سایت «آزادی کارگر» (AWL):

<http://www.workersliberty.org/story/2013/03/10/leading-trade-unionist-steve-hedley-accused-domestic-violence>

## از پیدایش ستم جنسی بر زنان تا راهکار مبارزه با آن



پوریا مزدک

مسئله زنان و مورد مسئله زنان موضوعی تازه نیست؛ با وجود این، لزوم بحث در این رابطه بر هیچ کس پوشیده نیست. در نوشتار زیر تلاش نگارنده بر این بوده است که با ذکر دلایل تاریخی پدید آمدن ستم بر زنان، وضعیت و شرایط حقوق زن در جامعه نوین سرمایه داری را اجمالاً و تا آن جا که در حوصله این مقاله ی کوتاه می گنجد تبیین کرده و سپس در حدّ توان به ارائه و پیشنهاد راهکاری بپردازد.

الف) پیدایش ستم جنسی بر زنان

مسئله ستم جنسی بر زنان یا به عبارت دیگر تبعیض جنسیتی، موضوعی به کهنگی و درازای عمر جامعه طبقاتی و مالکیت خصوصی است. زنان در طول تاریخ بشر "متمدّن" و نیمه متمدّن همواره به عنوان کالایی گران بها که ثروت، قدرت و لذت را درون خود نهان دارند، به شمار می آمده اند. اما باید دانست که وجود چنین تبعیضی به دلایل زیست شناسانه یا آن طور که مصطلح است "تقدیر زیست شناسانه" وجود زن نیست، بلکه دقیقاً به دلیل ساخت طبقاتی و ستمگرانه جوامع پس از دوران نخستین زندگی گله های اشتراکی انسان پدید آمده است که تا امروز نیز ادامه دارد.

در جوامع اولیه بشری و در دوران شکارورزی، یعنی عصری که هنوز مالکیت خصوصی بر ابزار تولید پدید نیامده بود، نظم خانواده بر اساس مادر تکیه می کرد. ویل دورانت در تاریخ تمدن می نویسد: «در اجتماعات اولیه، قسمت اعظم ترقیات اقتصادی به دست زنان اتفاق افتاده است، نه به دست مردان. در طی قرن های متوالی که مردان دائماً با طریقه های کهن خود به شکارورزی اشتغال داشتند، زن در اطراف چادر، کشاورزی را توسعه می داده و هزاران هنر خانگی را ایجاد می کرده که هر یک روزی پایه صنایع بسیار مهمی شده است.» در نخستین طلیعه های خورشید مدنیت، زنان به سبب مزیت اقتصادی که از راه کشاورزی اولیه و تربیت و نگهداری کودکان نصیب شان شده بود، بسیار قدرتمند بودند. در برخی قبایل اصولاً هیچ کاری انجام نمی گرفت مگر شورایی که مرکب از زنان سالخورده قبیله بود، رأی بدان می داد. در این دوران اصولاً نقش مردان، که کاری جز شکار نداشتند، حتی در تولید مثل نیز نادیده گرفته می شد و به همین دلیل مردان نقش اجتماعی را که امروزه شوهری یا همسری می نامیم، نداشتند. پدر یک طفل معمولاً مشخص نبود و کودک متعلق به تمامی قبیله بود و دقیقاً به همین دلیل ارث از طریق مادر به فرزندان انتقال می یافت. اما زمانی که صنعت و کشاورزی توسعه

یافت، به تدریج از نقش زنان و قدرت آنان کاسته شد. زن که تا آن هنگام برخی حیوانات را اهلی کرده بود، مرد این حیوانات را در کشاورزی به کار انداخت. باز هم ویل دورانت در تاریخ تمدن می نویسد: «زیاد شدن دارایی های قابل انتقال انسان، از قبیل حیوانات اهلی و محصولات زمین، بیش تر به فرمانبرداری زن کمک می کرد. مرد از او می خواست که کاملاً به او وفادار باشد تا کودکانی که به دنیا می آیند و میراث می برند، فرزندان حقیقی او باشند... و چون حق پدري در خانواده شناخته شد (به واسطه توسعه نقش اقتصادی او در کشاورزی و دامداری) انتقال ارث که تا آن موقع از طریق زن صورت می گرفت، در اختیار جنس مرد در آمد.»

این انتقال، در حقیقت آغازی بود بر پایان دوران برابری زن و مرد و حتی سیادت اقتصادی- سیاسی زن بر مرد؛ زن به صورت کالایی جهت ازدیاد نیروی کار بر زمینی که دیگر تحت مالکیت خصوصی قرار داشت درآمد. با این تغییر، خدایان و مذهب که تا آن روز همگی زن و زنانه بودند، به ظاهر مردان ریش داری درآمدند؛ در حقیقت مظهر مردان و بزرگان قبیله بودند. از این پس زن و فرزندان، حکم کالا و ملک پدر یا برادر بزرگ و پس از آنان شوهر را پیدا کردند و حتی آنان را برای ازدواج و زناشویی، همان گونه که بردگان را در بازار معامله می کردند، می خریدند چرا که زن، دیگر یک کالای اقتصادی به حساب می آمد که به وسیله آن ثروت تولید شده در آن جوامع فزونی می یافت. این نقش کالا-واره زن در دوران بعدی و به واسطه پیشرفت تمدن بشر تغییر نکرد و تنها از عریانی زننده اش کاسته شد.

(ب) ستم مضاعف جنسی بر زنان در جهان سرمایه داری

نقش زنان در دنیای سرمایه داری امروز اندکی متفاوت تر از گذشته است. امروزه، در کشورهای توسعه یافته و مرکزی سرمایه داری، نه تنها زنان بلکه اصولاً انسان ها وسیله ای هستند برای تولید سود هر چه بیش تر برای اقلیتی که ثروت و در پی آن قدرت را در دست دارند. زنان، بنا به منطبق نظام سرمایه داری، نیروی کاری هستند که نباید بی مصرف بمانند، به همین دلیل با اجتماعی شدن تولید، زنان در کنار نقش سنتی خود در خانواده مقدس نظام طبقاتی، ایفاگر نقشی نوین شدند و حضور آنان در پروسه تولید افزایش یافت.

بورژوازی برای میسر شدن استفاده از نیروی کار زنان، مهد کودک ها و آسایشگاه های سالمندان را به شدت توسعه داد تا دیگر وظیفه نگهداری از کودکان و سالخوردهگان به طور کامل بر عهده زنان نباشد. اما کشورهای پیرامونی و نیمه پیرامونی جهان سرمایه داری این چنین نیستند. در این کشورها، از آن جا که توسعه سرمایه داری به شکلی ناقص و معمولاً غیرطبیعی بوده است، بورژوازی حاکم عملاً توان و امکان به سرانجام رساندن بسیاری از تکالیف تاریخی خود را ندارد.

در این گونه جوامع، که کشور ما ایران نیز یکی از آنان است، علی رغم اجتماعی شدن تولید و وجود کارخانه های عظیم و غول پیکر، هنوز زنان بخش ناچیزی از نیروی کار را، به ویژه در کارخانه ها و محیط های صنعتی تشکیل می دهند. بسیاری از زنان تحصیل کرده هرگز وارد روند تولید نمی شوند، چرا که فرهنگ غالب و حاکم که خود تابعی از نظام اقتصادی حاکم است، چنین امری را مذموم می داند. اصولاً تاریخ به ما نشان می دهد که هر چه یک جامعه از لحاظ امکانات عینی و مادی به ساختار سوسیالیستی نزدیک تر باشد، نقش زنان و برخورداری آنان از برابری کامل با مردان بیش تر است.

نظام سرمایه داری حاکم بر ایران، همواره از برابری زنان و مردان هراس داشته است، چرا خود می داند یک قدم به عقب گذاشتن به معنای شکست های بعدی و سرانجام نابودی اش است. زنان در ایران و کشورهای با ساخت اجتماعی- اقتصادی نامتعارف هرگز به آزادی و حقوق انسانی دست نخواهند یافت مگر با نابودی نظام سرمایه داری ناقص الخلقه ای که استبداد و مردسالاری بخشی از جوهره وجودی اش را تشکیل می دهد.

بر خلاف آن چه فمینیست های لیبرال می گویند رهایی زنان به رهایی طبقه کارگر پیوند خورده است، همان گونه که رهایی ملیت های تحت ستم، آزادی بیان و سایر حقوق دموکراتیک به رهایی طبقه کارگر و سرنگونی نظام سرمایه داری گره

خورده است. طبقه کارگر که پس از تسخیر قدرت تکالیف معوقه بورژوازی را در قالب وظایف مرکب به انجام خواهد رساند، برخورداری از حقوق کامل انسانی برای زنان را تضمین خواهد کرد.

(ج) چه باید کرد؟

ارنست مندل در الفبای مارکسیسم می نویسد: «از آن جا که سرمایه داری پسین به گونه ای اجتناب ناپذیر با بحران های تعمیم یافته فزاینده پیوند دارد، ترکیب مبارزات خالص طبقه کارگر با انفجار نارضایی ها و طغیان های اجتماعی بخش های وسیعی از جامعه که ترکیب شان کاملاً پرولتری نیست، از ویژگی های مبارزات اجتماعی- سیاسی در کشورهای امپریالیستی می باشد».

در ایران نیز چنین شرایطی حاکم است. بحران دائمی که از آغاز پروسه مدرنیزاسیون یا به عبارت صحیح تر حکومت طبقه بورژوازی در ایران تا به امروز جریان دارد، اثبات کننده این ادعاست که سرمایه داری ایران اساساً توانایی انطباق پذیری و متعارف شدن با سیستم سرمایه داری جهانی را هرگز ندارد. بورژوازی مرتجع و عقب مانده ایران همواره از انجام وظایف دموکراتیک خود نه تنها وحشت داشته، بلکه عملاً توان آن را نداشته است. در این میان تنها طبقه مترقی که امکان و توان ایجاد دگرگونی بنیادین و به عبارت بهتر به سرانجام رساندن انقلاب را دارد طبقه کارگر است. زنان ایران تنها در صورت پیروزی انقلاب سوسیالیستی و استقرار حکومت شورایی است که می توانند به رهایی و آزادی دست یابند. بنابراین رهایی زنان تنها از رهگذر پیروزی طبقه کارگر میسر خواهد بود و هر راه دیگری، چه جمع آوری میلیون ها یا حتی میلیاردها امضا باشد، چه تلاش برای تغییر قانون از طریق روش های پارلمانتاریستی محکوم به شکست خواهد بود.

اما در این بین وظیفه سوسیالیست های انقلابی چیست؟ آنان به عنوان انقلابیون چه نقشی بر عهده دارند؟

به نظر بدیهی می رسد که سوسیالیست های انقلابی به مثابه روشنفکر- کارگرانی که دارای ارتباط های ارگانیک با رهبران عملی و کارگران پیشتاز هستند، می بایست زمینه ساز ارتباط، پیوند و اتحاد دو جنبش کارگران و زنان شوند؛ رفقای سوسیالیست انقلابی باید با تبلیغ و ترویج این دیدگاه که رهایی زن تنها بر بستر سوسیالیسم محقق خواهد شد، زنان و کارگران فعال و پیشرو را با یک دیگر مرتبط کرده تا در نهایت زمینه اتحاد این دو جنبش فراهم گردد. به خوبی روشن است که دولت سرمایه تا چه حد از چنین اتحادی در وحشت است، چرا که به خوبی می داند اگر کارگران و زنان در کنار یکدیگر قرار گیرند، موتور انقلاب سوسیالیستی ایران یک بار برای همیشه روشن خواهد شد!

زنده باد سوسیالیسم انقلابی

زنده باد اتحاد کارگران و زنان

## «انقلاب زنانه»، یا زنان انقلابی؟

**توضیح:** به دنبال مطرح شدن و تبلیغ مجدد بحث «جنبش برهنگی» و «انقلاب زنانه»، به خصوص از سوی طیف «کمونیست های کارگری»، مقاله زیر را که نخستین بار در ویژه نامه ملیتانت به مناسبت ۸ مارس (۱۷ اسفند ۱۳۸۸)، بازانتشار می دهیم.

وحید رنجبر

از زمان شروع اعتراضات خیابانی در دوره بعد از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸، زنان، به طور کلی، حضور چشم گیری داشته اند. این اعتراضات- که با شعار سطحی و ناپخته "رای من کجاست؟" شروع شد، و با گذر زمان و تا بدین لحظه به شعارهای عمیق و تندتر ضد دیکتاتوری بدل شده است- چندین ویژگی خاص داشت که یکی از آن ها حضور فعال و رزمنده زنان در اعتراضات خیابانی و سازماندهی مخالفین بوده است. از همان روزهای ابتدایی اعتراضات، زنان شجاعانه و فعال، در کنار مردان در همه زمینه های مبارزه نقش داشتند.

نمونه هایی که در آن، زنان، رهبری و سازماندهی جمعیت حاضر در یک خیابان را بر عهده گرفته باشند، در این مدت کم دیده نشد. حتی اعتراض در میان اقشار جوان تر جامعه نیز از میان دختران آغاز شده بود. اولین مواردی که از اعتراضات در دبیرستان گزارش شد، مربوط به دبیرستان های دخترانه بود. حتی فیلمی از مراسم روز دانشجو در یکی از دبیرستان های دخترانه اصفهان نیز پخش گردید. رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی نیز این موضوع را به خوبی دیده بود. حملات شدیدی که علیه زنان انجام شد، نشان دهنده عزم راسخ رژیم برای بازگرداندن مجدد زنان به کنج خانه بود. در زندان به زنان تجاوز شد، هدف اصلی و اولویت مأموران ضد شورش صدمه زدن به زنان بود. وحشیگری هایی علیه زنان انجام شد که تا پیش از این، حداقل نسل جوان به خود ندیده بود.

دلایل حضور پررنگ و فعال زنان در حرکت های اعتراضی اخیر:

-انباشت فشار تبعیض و سرکوب طولانی مدت

در دوران طغیان های اجتماعی، به طور معمول آن لایه یا طبقه ای که بیش ترین موج سرکوب، اختناق و فشار را متحمل شده، دارای فریادی بلندتر، رساتر و گیراتر است. به عنوان نمونه، ملیت های تحت ستم در طی دوران قیام ها و انقلاب ها، به سرعت نقش مهم و رزمنده ای در مبارزات پیدا می کنند؛ به این دلیل که علاوه بر سرکوب هایی که شامل اکثریت جامعه شده است، آن ها تحت ستمی فراتر از آن نیز بوده اند. همین مسأله نیز در حال حاضر در مورد زنان، به طور اعم، صدق می کند. زنان ایرانی هنوز به پایه ای ترین خواسته های خود نیز نرسیده اند. بیش از صد سال است که تبعیض جنسیتی- گاهی خشک و زننده، و گاهی با ظاهری فریبنده تر- گوی زنان را می فشارد. همین فشار، در طول سالیان متوالی، پتانسیل انفجاری زیادی را در میان آن ها ایجاد کرده است. پتانسیلی که دیدیم چگونه در صورت یافتن یک "راه خروج"، خود را نشان می دهد. زنان در ایران، علاوه بر آن که همانند مردان تحت فشار نظام دیکتاتوری بوده اند، فشاری بیش تر و شدیدتر را نیز به دلیل "زن" بودن و تبعیض جنسیتی شدید، متحمل شده اند. به عبارت دیگر، فشار دیکتاتوری و سیستم حاکم بر زنان ایران، فشاری مضاعف و دوگانه بوده است.

در واقع بخشی از این حضور پررنگ را می توان این گونه دید که سرکوب ها و تبعیض های شدید در سالیان طولانی علیه زنان، یک انرژی عظیم اعتراضی را در آن ها ذخیره کرده بود، به طوری که حتی به بهانه "اعتراض به نتایج انتخابات در ایران"، این انرژی به یک باره آزاد شد و خود را نشان داد. درست مانند فتری که هر چه بیش تر فشرده شود، در صورت یک تلنگر، بیش تر به هوا خواهد پرید. زنانی که سال های سال تحت شدیدترین فشار ها بوده اند، با یافتن روزنه ای، مسلماً اعتراضات بیش تری نسبت به مردان خواهند داشت. آن ها علاوه بر فشار دیکتاتوری، ستم جنسیتی را نیز فریاد می کنند.

-عدم تحقق مطالبات بورژوا دموکراتیک در ایران

برخی از مسائل مربوط به زنان، در کشورهایی که دارای یک سرمایه داری متعارف با رشد موزون هستند، حل شده است. مسائلی مانند حق طلاق، مسأله پوشش، آزادی تحصیل، حق داشتن تشکل زنان، و همین طور حق ازدواج به اختیار فرد، در بسیاری کشور های صنعتی و توسعه یافته حل شده است. در واقع سرمایه داری در این کشور های غربی، قادر بود در دوران انجام انقلاب بورژوا-دموکراتیک، مسائل دموکراتیک را حل کند. گرچه هنوز ستم بر زن و تبعیض، در ذات و جوهره این سیستم های موجود نهفته است و وجود دارد، اما برخی مطالبات پایه ای و دموکراتیک در این کشور ها به دلیل آن که مرحله انقلاب بورژوا دموکراتیک در آن ها انجام شده، به دست آمده است. و این تنها در مورد مسأله زنان صدق نمی کند، آزادی تشکلات کارگری، عدم وجود نظارت استصوابی، حق آزادی بیان و غیره را می توان در این کشور ها دید.

اما در ایران موضوع کاملاً متفاوت است. سرمایه داری ایران، یک سرمایه داری خودساخته و درون زا نیست و بر خلاف سرمایه داری در کشور های غربی، که این طبقه و سیستم از دل منافاتور ها و مبارزه با فنودالیزم سر برآورد، سرمایه داری و بورژوازی در ایران، از طریق دخالت مستقیم امپریالیزم و بر مبنای نیاز های آن ها شکل گرفت. این سرمایه داری که از بالا، و به وسیله دخالت های امپریالیستی به وجود آمده است، مسلماً توانایی و تجربه سرمایه داری اروپایی را نداشته و نخواهد داشت و بنابراین نمی توان انتظار داشت که بتواند مرحله دموکراتیک را مانند هم تیان اروپایی خود از سر بگذراند. بورژوازی در ایران دارای یک بحران ساختاری و دائمی است، از سیکل های طبیعی سرمایه داری در اروپا و غرب پیروی نمی کند، و به دلیل همین بحران ساختاری و دائمی، نمی تواند مطالبات دموکراتیک مردم را برآورده سازد؛ به همین دلیل است که با وجود روی کار بودن این طبقه در ایران به مدت چندین دهه، هنوز که هنوز است مطالبات دموکراتیکی- که حتی قرن ها پیش در اروپا به دست آمده- در ایران هم چنان پا در هوا مانده است. سرمایه داری در ایران ابداً قادر به پاسخگویی به مطالبات دموکراتیک و حل مسائل مربوط به آن نیست. اگر هم امتیازات دموکراتیکی اعطا شود، کوتاه مدت خواهد بود و در اولین فرصت باز پس گرفته خواهد شد.

فشار و ستم جنسی مضاعف در سالیان پیاپی، و نا تمام ماندن مطالبات دموکراتیک و پایه ای زنان در ایران، موجب شده است که زنان به این شکل فعال و پیگیر در مبارزات خیابانی شرکت کنند. اگر در کشو های توسعه یافته، آزادی پوشش، ازدواج و تحصیل و غیره سال ها پیش ایجاد شده است، در ایران این خواسته ها و نا تمام ماندنشان، هم چنان زنان را حول محور مطالبات پایه ای و دموکراتیک شان در صحنه حفظ کرده است. زنان ایران، به این دلیل در حال حاضر بر محور یک سری خواسته های دموکراتیک و پایه ای در کنار یک دیگر در اعتراضات خیابانی حضور دارند، که خواسته های پایه ای آن ها هنوز برآورده نشده است. در کشور های توسعه یافته، که مسائل دموکراتیک سال ها پیش حل شده است، زنی که بر اساس منافع طبقاتی خود، نیازی به فراروی از خواسته هایی مانند حق طلاق، آزادی تحصیل و حق انتخاب پوشاک ندارد، دیگر نیازی نمی بیند که به خیابان بیاید و اعتراض کند، اما در ایران، زنان از همه طبقات، در حال حاضر هنوز در پی ابتدایی ترین خواسته های اجابت نشده خود در دهه های گذشته هستند.

### انقلاب زنانه؟

برخی با مشاهده این حضور فعال و رزمنده زنان، و نقش آن ها در اعتراضات ضد استبدادی اخیر در ایران- که پیش از این نیز در جنبش دانشجویی دیده شده بود -انقلاب آتی را "انقلابی زنانه" می دانند. تنها بخش صحیح چنین تفکری، توجه به اهمیت بالای زنان و نقش آن ها در آینده سیاسی ایران است. اما "زنانه" ارزیابی کردن انقلاب، به هیچ عنوان نگاهی مارکسیستی نیست. در واقع چنین نگاهی هم گنگ و نا مفهوم است، هم مفهوم طبقاتی در آن دیده نمی شود.

اول آن که انقلاب ها، به وسیله طبقات انجام می شود و قدرت را از آن یک طبقه می کند، منافع طبقات مختلف آن ها را به درگیری های سیاسی و اقتصادی در جامعه می کشاند. سؤالی که تا ابد نیز بی پاسخ خواهد ماند این است که این به اصطلاح انقلاب زنانه قرار است به وسیله کدام طبقه انجام شود. "طبقه زنان"؟! منافع اقتصادی و سیاسی این طبقه به شکل واحد کدام است؟ یک انقلاب زنانه قرار است چه طبقه ای را به قدرت برساند و اهدافش چیست؟ اگر قرار است مفهوم جدیدی به نام "انقلاب زنانه" کشف و یا اختراع شود، باید تمامی این سؤا ل ها پاسخ خود را بگیرند. اگر بحث یک انقلاب "اجتماعی است

(که نتیجتاً یک انقلاب سیاسی هم خواهد بود)، یا انقلاب پرولتری می تواند باشد یا بورژوازی. و زن نیز، خود درون این طبقات با منافع مختلف و متضاد حضور دارد.

دوم آن که، نمی توان "زن" را به شکل کلی و عام در زمان بحث در مورد انقلاب استفاده کرد. در واقع، یک مفهوم "عام" از زن وجود دارد، که تعریفیست بیولوژیک و نیمی از جامعه انسانی را تشکیل می دهد. "زن"، به شکل عام، خود دارای یک سری مطالبات پایه ای و دموکراتیک است که شامل حال تمامی زنان می شود. اما وقتی قرار است به شکل اخص و مشخص در مورد زنان صحبت بکنیم، نمی توانیم ناهمگونی و تفاوت های طبقاتی درون خود زنان را نادیده بگیریم. "زنان"، یک طبقه نیستند (یا تشکیل نمی دهند). در درون همین زنان، زن بورژوا، زن کارگر و زن خرده بورژوا وجود دارد. خواسته های آنان، به غیر از برخی مطالبات دموکراتیک و پایه ای، که هنوز ناتمام مانده است، نه تنها با هم تفاوت دارد، بلکه در مقابل یک دیگر قرار می گیرد. "زن بورژوا" در نهایت منفعی جدا از "خود بورژوازی" ندارد، همان طور که زن کارگر نیز، منافعی به منافع کلّ طبقه کارگر گره خورده است.

گرچه حضور زنان در مبارزات اخیر بسیار مهم و با ارزش است، باید به آن پرداخت و در فکر سازماندهی آن بود، اما نباید با مشاهده جرقه های اعتراضی در هر سمتی انقلاب را انگونه دید. به عنوان مثال، همین "زنانه" ارزیابی کردن انقلاب آتی، که تعریفی کاملاً گنگ، غیر طبقاتی و غیر مارکسیستی از حضور زنان است. هیچ انقلابی نمی تواند "زنانه" باشد، مگر در فکر و خیالات هیجان زده و عوامفریب، و یا تبلیغات هدف دار به منظور گنگ و تار کردن مفهوم طبقاتی انقلاب.

اما ترکیب، شکل و اهداف زنان در مبارزات سیاسی آینده به همین شکل نخواهد ماند. این خواسته های یکسان، و حضور همگام، موقتی است. با بالا گرفتن تضاد طبقاتی و پیشرفت حرکت های اعتراضی فعلی به سوی یک جنبش اجتماعی، اختلافات طبقاتی میان همین زنان نیز هویدا خواهد شد. خواسته های آن ها با متفاوت خواهد بود. بخش های مختلفی از بدنه زنان معترض و فعال فعلی کنار خواهند کشید، زیرا ممکن است حاکمیت در برابر فشار از پایین، و برای مدت کوتاهی، به برخی خواسته های پایه ای و دموکراتیک تن دردهد، و در آن صورت، شاهد ریزش های شدیدی در میان زنان خواهیم بود. گروهی که تنها خواسته هایشان همان مطالبات دموکراتیک بوده است، با مشاهده اعطای امتیازات و رسیدن به خواسته های دموکراتیکشان، دست از مبارزه خواهند کشید، زیرا سقف خواسته های آنان همین است.

اما تنها بخشی از زنان که با رسیدن به مطالبات دموکراتیک و پایه ای (که در حقیقت سقف خواسته های زنان بورژوا و خرده بورژوا بوده است) دست از مبارزه نخواهد کشید و خواسته هایی را مطرح خواهد کرد که رنگ و بوی طبقاتی و اقتصادی دارد، "زنان کارگر" هستند. از سوی دیگر، زنان کارگر (معلمان، پرستاران، کارگران صنعتی و ...) در پروسه تولید نقش دارند. و همین موضوع به آن ها قدرت اعتراضی به مراتب بالاتری می دهد. زنان کارگر، به دلیل شرکت در روند تولید، دارای ابزار های اعتراضی قوی تری مانند اعتصاب و از کار انداختن چرخه تولید، آموزش و یا خدمات هستند. یک اعتصاب همگانی یک روزه به وسیله پرستاران و یا کارگران یک صنف خاص، ضربه ای به مراتب شدید تر از چندین روز تظاهرات خیابانی به رژیم وارد می آورد.

زنان کارگر نه تنها با سایر زنان تحت ستم مضاعف همراهی خواهند کرد، که پس از رسیدن به برخی مطالبات دموکراتیک تا انتها برای رسیدن به یک جامعه بدون استثمار پیش خواهند رفت. از این رو زنان کارگر، پیگیرترین و مورد اعتمادترین بخش جنبش زنان کنونی هستند. زنان کارگر با اتحاد با سایر زنان می توانند پرچم دار مبارزات ضد استبداد کنونی باشند. سایر کارگران و زحمتکشان جامعه (مردان کارگر، دهقانان، دانشجویان، کارمندان، ملیت های تحت ستم) از متحدان واقعی زنان کارگرند. مبارزه زنان کارگر، صرفاً محدود به کسب حقوق زنان نمی باشد؛ بلکه بسیار فراتر از آن می رود.

در ۸ مارس امسال متحداً برای رسیدن به جامعه ای بدون ستم و استثمار علیه تمامی استثمارکنندگان به پیش رویم!

## به زنان کارگر

و.ا. لنین

تاریخ نگارش: ۲۱ فوریه ۱۹۲۰

انتشار نخست: پراودا، ۲۲ فوریه ۱۹۲۰

منبع: مجموعه آثار لنین، ویرایش چهارم به انگلیسی، انتشارات پراگرس، مسکو، ۱۹۶۵، جلد ۳۰، صص. ۳۷۲-۳۷۱

رفقا، انتخابات شورای مسکو، نشان می دهد که حزب کمونیست ها در حال قدرت گرفتن میان طبقه کارگر است.

این ضروریست که زنان کارگر هم در این انتخابات شرکت وسیع تری داشته باشند. دولت شوروی، نخستین و تنها دولتی در جهان بود که تمامی قوانین کهنه، بورژوایی و ننگین را- که زنان را در مقامی پست تر نسبت به مردان قرار می داد و امتیازاتی را، من جمله در حوزه قوانین ازدواج یا در حیطه برخورد قانونی با کودکان، به مردان اعطا می کرد- به طور کامل منسوخ نمود. دولت شوروی، نخستین و تنها دولت جهان بود که، به عنوان دولت زحمتکشان، تمامی امتیازات مرتبط با مالکیت را لغو کرد؛ امتیازاتی که مردان در قوانین خانواده در همه جمهوری های بورژوایی، حتی دموکرات ترین آن، در اختیار داشتند.

جایی که ملاک، سرمایه دار و تاجر وجود دارد، خیری از برابری بین زنان و مردان، حتی در قانون، نخواهد بود.

آن جا که زمین دار، سرمایه دار و تاجر وجود نداشته باشد، آن جا که دولت زحمتکشان در حال ساخت زندگی جدیدی بدون وجود این استثمارگران باشد، برابری قانونی میان زنان و مردان وجود خواهد داشت.

اما این کافی نیست.

تفاوت بسیاری است بین برابری در قانون و برابری در زندگی.

ما می خواهیم که زنان کارگر، نه فقط در قانون، که در زندگی نیز به برابری با مردان کارگر دست یابند. به همین منظور، ضروریست تا زنان کارگر در اداره بخش عمومی و در اداره دولت به طور روز افزون شرکت داشته باشند.

زنان، با درگیر شدن در کار مدیریتی، سریعاً خواهند آموخت و هم تراز با مردان خواهند شد.

بنابراین، زنان کارگر بیش تری را، چه کمونیست و چه غیر حزبی، برای شورا انتخاب کنید. همین که کسی زن کارگر شرافتمندی باشد که بتواند کار را با وجدان و درایت اداره کند، دیگر تفاوتی نمی کند که عضو حزب باشد یا خیر. او را به نمایندگی شورای مسکو انتخاب کنید!

بگذارید که زنان کارگر بیش تری در شورای مسکو حضور داشته باشند! بگذارید که پرولتاریای مسکو نشان دهد که برای مبارزه به سود پیروزی، برای مبارزه علیه نابرابری های گذشته، علیه تحقیر بورژوایی زنان در گذشته، آماده انجام و در حال انجام هر کاری است.

پرولتاریا نمی تواند به آزادی کامل دست یابد، مگر آن که به آزادی کامل برای زنان دست یابد.

ن. لنین

۲۱ فوریه ۱۹۲۰

ترجمه از متن انگلیسی: آرمان پویان



## پنجمین کنگره بین المللی علیه فحشا

انتشار: رابوچایا پراودا، شماره ۱، ۱۳ ژوئیه ۱۹۱۳، با امضای «و».

منبع: مجموعه آثار لنین، انتشارات پراگرس، ۱۹۷۷، مسکو، جلد ۱۹، صص. ۲۶۰-۲۶۱.

**پنجمین کنگره بین المللی برای پایان بخشیدن به تجارت برده جنسی، اخیراً در لندن به اتمام رسید.**

دوشس ها، کنس ها، اسقف ها، خاخام ها، مقامات پلیس، و انواع و اقسام بشردوستان بورژوا، در صف اول قرار داشتند. چه مراسم شاد و پذیرایی های رسمی باشکوهی که برگزار نشد! و چه سخنرانی های آن چنانی ای که در باب مضرت و رسوایی های فحشا ایراد نکردید!

[اما] چه ابزراهایی از سوی نمایندگان شیک بورژوا برای مبارزه [علیه فحشا] به کنگره پیشنهاد شد؟ اساساً دو روش: مذهب و پلیس. از قرار معلوم، این دو، روش های معتبر و مطمئن مبارزه با فحشا است. بنا به گزارش خبرنگار لایپسیگر فولکس سائونگ<sup>۱</sup> در لندن، یکی از نمایندگان انگلیس افتخار می کرده است که لایحه ای را جهت **تنبیه بدنی** دلان محبت به پارلمان پیشنهاد نموده. محلاظه بفرمایید که این قهرمان «متمدن» و مدرن مبارزه علیه فحشا از چه قماش است!

یک خانم کانادایی، اشتیاق شدیدی به پلیس و نظارت بر زنان «بدکاره» از سوی زنان پلیس نشان می داد، اما به محض آن که مسأله به افزایش دستمزدها رسید، ایشا فرمودند که زنان کارگر مستحق دستمزد بهتری نیستند.

یکی از پیشوایان مذهبی آلمانی، ماتریالیسم امروزی را که به گفته او در میان مردم رخنه کرده و به رواج عشق آزاد کمک نموده است، به باد ناسزا گرفت.

هنگامی که گارتنر، نماینده اتریشی تلاش کرد تا به عوامل اجتماعی فحشا، یعنی نیاز و فقر خانواده های کارگری، به استثمار کار کودکان، و شرایط غیر قابل تحمل مسکن و غیره اشاره کند، فریادهای مخالفین او را وادار به سکوت کرد!

آن داستان هایی که- میان گروه های نمایندگان- در مورد شخصیت های برجسته و والان نقل شد، جداً آموزنده و عالی بود. به عنوان نمونه، زمانی که ملکه انگلستان از زایشگاهی در برلین بازدید می کند، **به انگلستان دست مادران کودکان «نامشروع» حلقه می کنند** تا این بانوی والامقام از دیدن مادران غیر مزدوج، یگه نخورند!

از همین جاست که می توانیم تزویر نفرت انگیز بورژوازی حاکم بر این کنفرانس های اشرافی- بورژوازی را ببینیم. بندگان صحنه انسان دوستی و پلیس های مدافع این نظام، یعنی نظامی که فقر و نیاز را به ریشخند می گیرد، دور یک دیگر جمع می شوند تا «علیه فحشا مبارزه کنند»، همان فحشایی که تماماً از سوی آریستوکراسی و بورژوازی حمایت می شود ...

ترجمه از متن انگلیسی: کیوان نوفرستی

## درباره روز جهانی زنان

و.ا. لنین

نگارش: پرآودا، ۴ مارس ۱۹۲۰

انتشار: زنان و کمونیسم، لاورنس و ویشارت، لندن، ۱۹۵۰

سرمایه داری، برابری صوری را با نابرابری اقتصادی، و در نتیجه اجتماعی، ترکیب می کند. این یکی از خصلت های عمده متمایزکننده سرمایه داری است، خصلتی که ریاکارانه از سوی حامیان بورژوازی، لیبرال ها، پنهان می شود، و برای دموکرات های خرده بورژوا قابل درک نیست. ضمناً از این خصلت متمایزکننده سرمایه داری، ضرورتی برمی خیزد و آن اینست که ما ضمن مبارزه قاطعانه برای برابری اقتصادی، آشکارا نابرابری سرمایه داری را تصدیق کنیم، و حتی تحت شرایط معینی، این تصدیق آشکار نابرابری را به عنوان بنیانی برای سازمان دولت پرولتری (قانون اساسی شوروی) لحاظ کنیم.

اما سرمایه داری حتی در ارتباط با برابری صوری هم (برابری در مقابل قانون، «برابری» میان فرد گرسنه و سیر، میان مالک و غیرمالک) نمی تواند بی تناقض باشد. یکی از بارزترین تبلورات این تناقض، موقعیت پست زنان در مقایسه با مردان است. هیچ یک از دولت های بورژوایی، حتی مترقی ترین دولت جمهوری دموکراتیک هم برابری کامل حقوق را به ارمغان نیاورده است.

اما جمهوری شورایی روسیه بی درنگ هرگونه بقایای نابرابری در موقعیت قانونی زنان را بلا استثنا محو کرد، و برابری کامل زن را در قوانین خود تضمین نمود.

گفته می شود که بهترین ملاک سطح فرهنگ، موقعیت قانونی زن است. در این گفته، ذره کوچکی از حقیقتی ژرف وجود دارد. از این نقطه نظر، تنها دیکتاتوری پرولتاریا، تنها دولت سوسیالیستی می توانست به سطحی بالاتر از فرهنگ برسد و چنین نیز کرد. بنابراین تشکیل (و تثبیت) نخستین جمهوری شورایی- و به موازات و در ارتباط با آن، انترناسیونال کمونیست- قطعاً انگیزه ای نوین، بی مانند و نیرومند را به جنبش زنان کارگر وام می دهد.

برای همین، وقتی ما از کسانی صحبت می کنیم که تحت نظام سرمایه داری، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، به طور کامل یا جزئی، تحت ستم قرار می گرفتند، این نظام شورایی، و تنها نظام شورایی است که دموکراسی را تضمین می کند. موقعیت طبقه کارگر و دهقانان فقیر به روشنی این را اثبات کرده است. موقعیت زنان به وضوح این را به اثبات رسانیده است.

اما نظام شورایی، بیانگر آخرین مبارزه تعیین کننده برای الغای طبقات، برای برابری اقتصادی و اجتماعی است. برای ما، دموکراسی، حتی دموکراسی برای کسانی که تحت ستم سرمایه داری قرار داشتند، از جمله دموکراسی برای جنسیت تحت ستم، ناکافی است.

هدف پیش روی جنبش زنان کارگر، مبارزه برای برابری اقتصادی و اجتماعی زن، و نه صرفاً برابری صوری او، است. وظیفه اصلی این است که زنان را به حیطه کار اجتماعاً مولد بکشانیم، از «بردگی خانگی» رها سازیم، آن ها را از انقیاد ملال آور و اهانت آمیز پذیرش جو یکنواخت و محدود آشپزخانه و اتاق شیرخوارگان آزاد کنیم.

این مبارزه ای است طولانی، مبارزه ای که بازسازی رادیکال تکنیک ها و عرف های اجتماعی را می طلبد. اما این مبارزه با پیروزی کامل کمونیسم، ختم خواهد شد.

## روز جهانی زنان کارگر



و. ای. لنین

جان کلام بلشویزم و انقلاب اکتبر روسیه، درگیر کردن آن دسته از مردم در امور سیاسی است که بیش از دیگران تحت ستم سرمایه داری بوده اند. این افراد هم در شرایط پادشاهی و هم در جمهوری های بورژوا دموکرات، از سوی سرمایه داری غارت و تضعیف شده و فریب خورده بودند. تا زمانی که زمین و کارخانه تحت مالکیت خصوصی باشد، این ستم، فریبکاری و چپاول نیروی کار مردم به دست سرمایه داران، به ناگزیر ادامه خواهد داشت.

افشای ماهیت دروغین و غیر حقیقی دموکراسی بورژوازی، براندازی مالکیت خصوصی بر زمین و کارخانه و متمرکز ساختن تمام قدرت دولتی در دستان توده های کارگر و تحت ستم، اساس بلشویزم را تشکیل می دهند. این توده ها، سیاست را، که بخشی از مسیر ساخت جامعه نوین است، می آموزند. این کار ساده ای نیست: توده ها به وسیله سرمایه داری تضعیف شده و ستم دیده اند، اما برای رهایی از زنجیرهای بردگی مزدی در نظام سرمایه داری، راهی جز این نداریم- و راهی جز این اصلاً وجود ندارد.

اما نمی توان بدون وارد ساختن زنان به سیاست، توده ها را به دخالت در سیاست کشاند. زیرا زن در نظام سرمایه داری تحت ستمی دو گانه قرار دارد. زنان کارگر و دهقان از سوی سرمایه مورد ستم قرار می گیرند، اما حتی در دموکراتیک ترین جمهوری های بورژوازی نیز ستمی مضاعف را متحمل می شوند: اولاً به این دلیل که قانون آن ها را با مردان برابر در نظر نمی گیرد و از برخی حقوق محروم می شوند، ثانیاً، آن ها همچنان در جنگال خانواده اسیر می مانند- و این نکته اصلی است. زنان همچنان برده خانواده باقی می مانند، زیرا تحت فشار بیش از حد کارهای خسته کننده، کمر شکن و کثیف آشپزخانه، خانه و خانواده قرار دارند.

هیچ حزب یا انقلابی، مانند آن چه شور و حزب بلشویک انجام می دهد، چنان عمیق، تیشه بر ریشه ستم کشی و نابرابری زنان نزده است. این جا، در خاک روسیه شوروی، هیچ اثری از نابرابری میان زن و مرد در قوانین باقی نمانده است. قدرت شورایی تمام نابرابری های نفرت انگیز، پایه ای و ریاکارانه را که در قوانین ازدواج و خانواده و نیز در ارتباط با کودکان وجود داشت، از میان برده است.

این تنها اولین قدم در راه رهایی زنان است. اما هیچ یک از جمهوری های بورژوازی، از جمله دموکراتیک ترین آن ها، جرأت برداشتن حتی همین قدم اول را هم نداشته اند. دلیل آن مقدس بودن اهمیت مالکیت خصوصی است.

دومین و مهمترین قدم نیز براندازی مالکیت خصوصی زمین و کارخانه است. این قدم به تنهایی راه را برای رهایی کامل و حقیقی زنان خواهد گشود، طی انجام این کار، زنان با پشت سر گذاشتن دوران انتقال از خانه داری کوچک تک نفره به خدمات بزرگ اجتماعی شده، از اسارت خانواده رها خواهند شد.

چنین انتقالی سخت خواهد بود، زیرا باید قوی ترین، عمیق ترین و قدیمی ترین "مراتب" (که البته زندگی و بربریت می تواند لغت بهتری برای آن باشد) را دگرگون سازد. اما دوران انتقال آغاز شده است، این سخنان به اجرا در آمده اند و ما قدم در مسیر نوین گذاشته ایم.

و به این ترتیب جلسات بی شمار روز جهانی زنان کارگر در تمامی کشور ها، درود های خود را نثار روسیه شوروی ای خواهند کرد که برای نخستین بار در راه انجام این وظیفه ویژه و به شدت عظیم، اما مهم، قدم گذاشته است، وظیفه ای که دارای عظمتی جهانی و حقیقتی آزادی بخش است. در خلال این نبرد باید آماده باشیم که در برابر عکس العمل های خصمانه و مداوم بورژوازی وحشی میدان را خالی نکنیم. هر چه یک کشور بورژوازی "آزاد تر" و "دموکراتیک تر" باشد، حملات دار و دسته های سرمایه داری علیه انقلاب کارگران گسترده تر خواهد بود، می توان ایالات متحده آمریکا را برای این مورد مثال زد. توده های ساکن و خاموش امریکا، اروپا و حتی آسیای عقب افتاده، نهایتاً به وسیله جنگ امپریالیستی به حرکت در آمدند.

توده ها در سراسر جهان پا به میدان می گذارند.

هیچ چیز نمی تواند جریان رهایی توده ها از یوغ امپریالیزم و رهایی زنان و مردان کارگر از بند سرمایه را متوقف کند. این جنبش به وسیله ده ها و صد ها میلیون زن و مرد کارگر در شهر و روستا پیش می رود. به این دلیل است که این جنبش رهایی کار از قید سرمایه در سراسر جهان به پیروزی خواهد رسید.

۱۴ مارس ۱۹۲۱

ترجمه: کیومرث عادل

## سرمایه داری و کار زن

و. ای. لنین

## برگردان: آرمان پویان

جامعه کنونی سرمایه داری، موارد گوناگونی از فقر و ستم را در داخل خود نهفته دارد؛ مواردی که در وهله اول به چشم نمی آید. در بهترین مواقع، خانواده های پراکنده مردم فقیر شهرنشین، صنعتگران، کارگران، کارمندان و مقامات پایین در مشکلاتی غیر قابل باور زندگی می کنند، به زحمت قادرند خرج زندگی خود را به دست آورند. میلیون ها و میلیون ها نفر از زنان در چنین خانواده هایی به عنوان "برده خانگی" زندگی می کنند (یا، دست کم وجود دارند)؛ برای تهیه خوراک و پوشاک خانواده خود، به بهای تلاشی روزمره و از فرط ناچاری و "پس انداز" همه چیز به جز کار خودشان، از هر پنی پول استفاده می کنند.

این ها همان زنانی هستند که سرمایه داران با رغبت بسیار به عنوان کارگران خانگی استخدام می کنند؛ کارگرانی که برای یک دستمزد وحشتناک پایین آماده هستند تا برای خود و خانواده شان، به خاطر یک تکه نان "کمی اضافه تر در بیاورند". از میان همین زنان است که سرمایه داران تمامی کشورها (درست مثل برده داران باستان و زمین داران فئودال قرون وسطی) برای خودشان همخوابگانی در "ممنطقی" ترین قیمت پیدا می کنند. هیچ مقداری از "خشم اخلاقی" در مورد فحشاء (که از هر ۱۰۰ مورد، ۹۹ موردش تظاهر است) قادر نیست تا در مقابل این تجارت جسم زن کاری کند؛ مادام که بردگی مزدی وجود دارد، فاحشگی نیز ناگزیر وجود خواهد داشت. تمامی طبقات تحت ستم و استثمار در سرتاسر تاریخ جوامع انسانی، همیشه وادار شده اند (و همین جاست که استثمار آن ها شکل می گیرد (تا اول کار بی مزد خود و دوم زنان خود را به عنوان همخوابه "اربابان" به آنان واگذار کنند).

برده داری، فئودالیسم و سرمایه داری از این جهت یکسانند. تنها شکل استثمار است که تغییر می کند؛ خود استثمار هم چنان باقی می ماند.

یک نمایشگاه از کار "زنانی که در خانه استثمار می شوند" در پاریس، "پایتخت جهان" و مرکز تمدن، افتتاح شده است.

هر شیء نمایشی، برجست کوچکی دارد که نشان می دهد زن شاغل در خانه چه قدر برای درست کردن آن دریافت می کند، و بر این اساس، چه قدر می تواند در هر روز و در هر ساعت در بیاورد.

و [با مشاهده این نمایشگاه] به چه چیزی پی می بریم؟ حتی یک چیز هم وجود ندارد که زن شاغل در خانه بتواند با آن بیش از ۱.۲۵ فرانک، یعنی ۵۰ کوپک، در بیاورد، در حالی که عواید اکثریت قریب به اتفاق مشاغل بسیار کم تر از اینست. یک حباب چراغ را در نظر بگیرید. در ازای هر دوجین از آن، ۴ کوپک پرداخت می شود. یا پاکت های کاغذی را در نظر بگیرید: ۱۵ کوپک در ازای هر هزار تا، با درآمد شش کوپک در هر ساعت. اسباب بازی های کوچک با نوار روبان و غیره: هر ساعت، ۲.۵ کوپک. گل های مصنوعی: ساعتی دو یا سه کوپک. لباس زیر آقایان و خانم ها: از دو تا شش کوپک در ساعت. باز هم می توان بدون هیچ پایانی ادامه داد. انجمن ها و اتحادیه های کارگران ما هم باید "نمایشگاهی" از این نوع را برگزار کنند. [چنین نمایشگاهی] سودهای هنگفتی را که نمایشگاه های بورژوازی به چنگ می آورند، تولید نخواهد کرد. نمایش فقر و تنگدستی زنان پرولتر منفعت متفاوتی خواهد داشت: به بردگان مزدی، چه مرد و چه زن، کمک می کند تا شرایط خود را درک کنند، در "زندگی" خود به گذشته نگاه کنند، به شرایط لازم برای رهایی از یوغ همیشگی نیاز، فقر، فحشا و هرگونه بی عدالتی در حق ندادن تعقی کنند.

تاریخ نگارش: ۲۷ آوریل ۱۹۱۳ (۱۰ مه ۱۹۱۳ به تقویم قدیم)؛ تاریخ انتشار: ۵ مه ۱۹۱۳ در پروادا، شماره ۱۰۲.

## نامه لنین به «اینسا آرماند» در مورد عشق آزاد

و. ای. لنین



اولین نامه لنین به «اینسا آرماند» در مورد عشق آزاد

ترجمه: مراد شیرین

دوست عزیز،

من به شما اکیداً توصیه می‌کنم که پیش نویس جزوه خود را روشن تر بنویسید. \* والا مسایل بسیاری ناروشن می‌ماند.

من می‌بایست یک نظریه را همین اکنون بازگو کنم:

من به شما توصیه می‌کنم که کلّ بخش سوم - «در خواست (زنان) برای آزادی عشق» - را حذف کنید.

آن واقعاً یک خواست پرولتری نیست، بلکه خواستی بورژوایی می‌باشد.

گذشته از این، شما از این واژه چه برداشتی دارید؟ چه برداشتی از آن می‌توان داشت؟

۱- رهایی امور عشقی از محاسبات مادی؟

۲- یا رهایی آن از نگرانی های مالی؟

۳- یا از تعصبات مذهبی؟

۴- یا از ممانعت‌های «بابا» و غیره؟

۵- یا از تعصبات «جامعه»؟

۶-یا از شرایط تنگ محیط خود (دهقانی یا خرده بورژوازی یا روشنفکر بورژوا)

۷-یا از موانع و مقررات قانونی، دادگاه و پلیس؟

۸-یا از مشکلات جدی موجود در عشق؟

۹-یا از زایمان؟

۱۰-یا آزادی در مورد زنا و غیره.

من تنها چند جنبه مختلف از آن را برشمردم (البته، نه همه). شما البته نکات شماره ۸-۱۰ را در نظر ندارید، بلکه آن چه که از فکر شما می‌گذرد، فقط نکات ۱-۷ است یا چیزی مشابه به آن‌ها.

پس برای نکات ۱-۷ شما می‌باید واژه دیگری را انتخاب کنید، زیرا آزادی در عشق بیانگر دقیق این مفهوم نمی‌باشد. برداشت مردم، خوانندگان جزوه، به طور کلی از مفهوم «آزادی در عشق»، چیزی شبیه به نکات ۸-۱۰ خواهد بود و این غیرقابل اجتناب است، حتی اگر مقصود شما این نباشد.

دقیقاً از آن جایی که در جامعه مدرن پر حرفترین، شلوغ‌ترین و «برجسته‌ترین» طبقات از مفهوم «آزادی در عشق» نکات شماره ۸-۱۰ را درک می‌کنند، پس صرفاً به همین دلیل، این خواست پرولتری نبوده، بلکه خواستی بورژوازی است.

برای پرولتاریا نکات ۱-۲ مهم‌تر از همه بوده و بعد ۱-۷ و این‌ها، در اصل، «آزادی در عشق» نمی‌باشد. نکته این نیست که شما از لحاظ ذهنی "منظورتان" چیست. نکته این است که منطق عینی روابط طبقاتی در امور عشقی چه می‌باشد.

دوستانه دست شما را می‌فشارم!

لنین

۱۷ ژانویه ۱۹۱۵

فرستاده شده از شهر «برن»

\* اینسا آرماند، قصد داشت تا این جزوه را برای زنان کارگر بنویسد. با این وجود، این جزوه هیچ‌گاه انتشار نیافت.

## به دفتر کنگره زنان

## در گوبرنیای پتروگراد

نگارش: ۱۰ ژانویه ۱۹۱۹

نخستین انتشار: در پتروگرادسکایا پراودا، شماره ۱۱، ۱۶ ژانویه ۱۹۲۰

منبع: مجموعه آثار لنین، ویراست چهارم به انگلیسی، انتشارات پراگرس، مسکو، ۱۹۶۵، جلد ۳۰، صفحه ۲۹۹

رفقا، از آن جا که فرصت شرکت در کنگره شما را ندارم، مایلیم که درویداها و بهترین آرزوهای خود را برای موفقیت شما به شکل مکتوب ارسال کنم.

اکنون ما با شادمانی درحال پایان دادن به جنگ داخلی هستیم. جمهوری شورایی از خلال پیروزی هایش بر استعمارگران، رو به نیرومندتر شدن است. جمهوری شوروی می تواند و باید، از هم اکنون، نیروهای خود را روی وظیفه مهم تری، وظیفه ای که برای ما، برای تمامی کارگران به مراتب گران بهاتر است، متمرکز کند؛ و آن عبارت است از: جنگی بدون خونریزی، جنگی برای غلبه بر گرسنگی، سرما و هرج و مرج اقتصادی. در این جنگ بدون خونریزی، زنان کارگر و دهقان به طور اخص نقش بزرگی برای ایفا نمودن دارند.

امید است کنگره زنان گوبرنیای پتروگراد به تأسیس، تثبیت و سازماندهی ارتشی از زنان کارگر برای این جنگ بدون خونریزی یاری رساند، جنگی که باید همچنان پیروزی های بزرگ تری برای قدرت شوروی به ارمغان بیاورد و خواهد آورد.

با درویداها کمنیستی،

و. اولیانف (لنین)

۱۰ ژانویه ۱۹۲۰

پانوشت:

(۱) نخستین کنگره زنان کارگر و دهقان گوبرنیای پتروگراد در تاریخ ۱۵-۱۶ ژانویه ۱۹۲۰ برگزار شد. در این کنگره، ۴۰۳ نماینده حضور داشت. شامل ۱۵۷ کمنیست و ۲۴۶ فرد غیر حزبی؛ از این تعداد، ۹۱ زن دهقان، ۱۳۱ زن کارگر، ۱۳۳ روشنفکر، ۱۵ زن خیاط، ۱۱ زن خانه دار و دو زن عضو میلشیا بودند. دستور جلسه این گونه بود: وضعیت کنونی، حزب کمنیست و رویکرد آن نسبت به زنان کارگر و دهقان، مسأله ارضی، کمنون مصرف کنندگان، آموزش اجتماعی و غیره. در روز افتتاحیه، تلگرام پیام شادباش لنین قرائت شد و کنگره پاسخی به آن ارسال نمود. یلنا استاسوفا ( Yelena Stasova) از طرف کمیته مرکزی حزب کمنیست روسیه (بلشویک) و دپارتمان مرکزی زنان دهقان و کارگر به کمیته تبریک گفت. او بر اهمیت نزدیک شدن «هفته جبهه» تأکید کرد و نمایندگان زنان را به هرگونه تلاش برای بازگردان حیات طبیعی به کشور فراخواند. کنگره به شرح کوشش های زنان کارگر و دهقان برای داشتن نقشی فعال در ساختن جمهوری شوروی پرداخت.

پتروگرادسکایا پراودا: روزنامه که انتشار آن در تاریخ ۲۰ آوریل ۱۹۱۸، به عنوان ارگان کمیته های مرکزی و پتروگراد حزب کمنیست روسیه (بلشویک) آغاز گشت. در تاریخ ژانویه ۱۹۲۴، نام روزنامه به لنینگرادسکایا پراودا تغییر یافت.



## پیام شادباش به کنگره سراسری «دپارتمان های گوبرنیا برای کار در میان زنان» روسیه (۱)



تاریخ ایراد پیام: ۶ دسامبر ۱۹۲۰

نخستین انتشار: پرودا، شماره ۲۸۶، ۱۹ دسامبر ۱۹۲۰

منبع: مجموعه آثار لنین، ویراست چهارم، انتشارات پراگرس، مسکو، ۱۹۶۵، جلد ۳۱، صفحه ۴۶۰

رفقا، من عمیقاً متأسفم که قادر نبوده ام در کنفرانس شما حضور پیدا کنم. خواهشمندم دروهای صمیمانه و بهترین آرزوهای مرا برای توفیق در همه امور به به نمایندگان، اعم از مرد و زن، اعلام دارید.

امروز که جنگ پایان یافته، و کار سازمانی در زمان صلح پیشرفت داشته است. و امید دارم که برای مدتی طولانی نیز چنین باشد. شرکت زنان در حزب و فعالیت های شورایی، از اهمیتی فوق العاده برخوردار گردیده. زنان در این کار باید نقشی کلیدی ایفا کنند، و البته چنین خواهند کرد.

و. اولیانف (لنین)

سرپرست شورای کمیساریای خلق

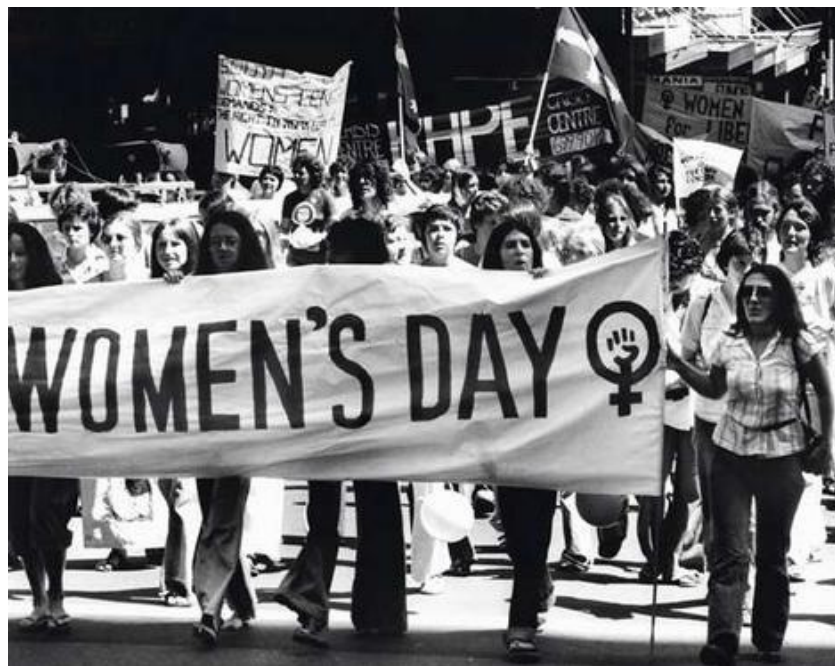
۶ دسامبر ۱۹۲۰

پانوشت:

(۱) این کنفرانس در مسکو، مورخ ۱ تا ۶ دسامبر ۱۹۲۰، با شرکت بیش از ۲۰۰ نماینده زن، به نمایندگی از ۵ جمهوری، ۶۵ گوبرنیا و ۵ منطقه اداری، برگزار گردید. این کنفرانس به بحث پیرامون گزارشی درباره وضعیت خارجی و داخلی کشور، گزارشی از سوی کمیته مرکزی «دپارتمان کار میان زنان»، و مسأله حمایت از مادر و فرزند پرداخت. همچنین در این گزارش بر نیاز به رونق تولید و بسط پروپاگاندای تولید و نام نویسی زنان در اتحادیه های کارگری و «سازمان نظارت کارگران و دهقانان» تأکید شد.

پیام شادباش لنین، که با تلفن منتقل شد، طی نشستی در کنفرانس به تاریخ ۶ دسامبر قرائت شد.

## ریشه های طبقاتی جنبش زنان



برگردان: آرمان پویان

(فصل دوازدهم از کتاب "مبارزه طبقاتی و رهایی زنان"، اثر تونی کلیف)

## ۱۲. ریشه های طبقاتی جنبش زنان

همان گونه که در فصل های ده و یازده دیده ایم، جنبش های رهایی بخش زنان در ایالات متحده و بریتانیا، عموماً به فارغ التحصیلان و دانشجویان دانشگاه ها و دانشکده های صنعتی محدود می شد. اکثر فارغ التحصیلان و دانشجویان دانشگاه ها و دانشکده های صنعتی قرار است که در آینده به کارگران یقه سفید تبدیل شوند. بسیاری از آن ها، دبیر، تنها تعداد کمی مدیرمدرسه، یا سرپرست وزارتخانه خواهند شد. دوّمین دسته، اعضای یک طبقه متوسط جدید هستند. به بیان مارکسیستی، آن ها به خرده بورژوازی تعلق دارند؛ طبقه ای مابین دو طبقه اصلی جامعه سرمایه داری، یعنی: بورژوازی یا طبقه حاکم، و پرولتاریا یا همان طبقه کارگر.

برای مارکس، خرده بورژوازی یک نابهنجاری تاریخی بود؛ چیزی محکوم به نابودی. او نوشت:

”عصر ما، عصر بورژوازی ... تخصصات طبقاتی را تسهیل کرده است. جامعه، به مثابه یک کل، بیش تر و بیش تر به دو اردوگاه متخاصم، به دو طبقه بزرگ که مستقیماً رو در روی یک دیگر قرار می گیرند، تقسیم شده است: بورژوازی و پرولتاریا.“ [۱]

اما از اواخر قرن حاضر، آشکار شده است که یک قشر متوسط جدید از مردم تحصیل کرده و حقوق بگیر، پا به عرصه وجود گذاشته و به سرعت توسعه پیدا کرده است. این قشر، که غالباً طبقه متوسط جدید نامیده می شود، از گروه هایی هم چون کارفرمایان کوچک، مدیران و متخصصینی از همه نوع- به عنوان نمونه سرپرست، پزشک، ژورنالیست، تکنسین، اساتید دانشگاه، کارمندان رده بالا و کارکنان دولت محلی- تشکیل می گردد. این ها درجه ای از کنترل را روی روند کار ضروری خود و احتمالاً نیز روی سایر کارگران دارا هستند. [۲]

تمامی کارگران یقه سفید، جزئی از این طبقه متوسط جدید نیستند. [۳] همان طور که بریومن در “کار و سرمایه انحصاری” نشان می دهد، شرایط کار و قسمت عمده دستمزدهای کارگران یقه سفید- که اکثریت آنان را زنان کارمند تشکیل می دهد- قابل قیاس با شرایط کار و دستمزدهای کارگران یدی است. رابطه آن ها با ابزار تولید، همانند رابطه کارگران یدی است، و کارفرمایان آن ها دقیقاً همان منفعتی را دارند که کارفرمایان کارگران یدی در پایین آوردن دستمزدها و افزایش بهره وری آن ها دارند. [۴] اکثر کسانی که به مشاغل یقه سفید وارد می شوند، جوانانی هستند که والدینشان کارگران یدی هستند.

اندازه این طبقه متوسط جدید در ایالات متحده، بر اساس یک تخمین، ۲۰ تا ۲۵ درصد جمعیت است، در حالی که همین میزان برای طبقه کارگر، ۶۵ تا ۷۰ درصد، برای طبقه متوسط قدیمی (مثلاً مغازه داران، صنعتگران و کشاورزان) ۸ تا ۱۰ درصد و برای طبقه حاکمه ۱ الی ۲ درصد می باشد. [۵]

طبقه متوسط جدید، همانند طبقه متوسط قدیم، خود را مطیع سرمایه، اما بالاتر از طبقه کارگری می بیند که در لبه پرتگاهی از آن جدا شده است. به عنوان نمونه، تنها تعداد معدودی از کودکان خانواده های کارگر موفق به ورود به مشاغل حرفه ای می شوند- ۱.۸ درصد از پسران خانواده های کارگری ایالات متحده و فقط ۰.۸ درصد از مردان طبقه کارگر صاحب کسب و کار آزاد می شوند. [۶]

طبقه متوسط جدید از نظر فرهنگی نیز از طبقه کارگر مشتق می شود. اعضای آن دارای پس زمینه آموزشی، الگوهای مصرف و سبک زندگی هستند. به علاوه، ازدواج در “پایین” با طبقه کارگر یا در “بالا”، با طبقه حاکم نسبتاً نادر است. [۷]

طبقه متوسط جدید، فاقد همگنی است. بخش های متفاوت آن، بسته به فشاری که بر آن ها اعمال می شود، در جهات مختلف، به سوی یا به دور از سرمایه یا کار حرکت می کنند. یک فشار مضاعف، به عنوان مثال، بسیاری از گروه های موجود در طبقه متوسط جدید را به سوی سازماندهی در سازمان های صنفی یا اتحادیه های کارگری هل می دهد: ممکن است که فشار از بالا باشد- مثلاً فشاری که برای افزایش میزان کار بر مدرسین دانشگاه ها و دانشکده های صنعتی وارد می آید- یا ممکن است که فشار از پایین باشد- به عنوان نمونه، زمانی که کارگرانی با دستمزد اندک، دستمزد خود را به خرج کارفرمایان، نسبتاً افزایش می دهند. [۸]

طبقه متوسط جدید، مورد انزجار کارگرانی است که غالباً از آزار و تحقیر به دست اعضای این طبقه- به جای طبقه حاکم که با آن تماس کم تری دارند- رنج می برند.

در عین حال، طبقه متوسط جدید- حتی آن دسته از اعضای این طبقه که از طبقه کارگر فاصله دارند- احساس بیگانگی روز افزونی نسبت به سرمایه داری دارند. آن طور که ال شیمنسکی می گوید:

“دانشمندان واقعاً قادر نیستند که بگویند کدام نوع تحقیق را انجام خواهند داد یا چه گونه کار آن ها مورد استفاده قرار خواهد گرفت؛ اساتید دانشگاه تحت فشار هستند تا بدون مطرح کردن انتقادات بنیادی نسبت به تمامی آن چه که وجود دارد، به طور انبوه دانشجو تولید کنند؛ مددکاران اجتماعی مجبورند که مثل پلیس ها برخورد کنند؛ آرشیتکت ها به طراحی چیزهایی غول پیکر، زمخت و متزلزل و کارخانه هایی که آلودگی ایجاد می کنند، وادار می شوند...” [۹]

هم مردان و هم زنان طبقه متوسط جدید، از این حس بیگانگی رنج می برند، اما این رنج برای زنان مضاعف است، به خاطر تبعیض مداوم در ترفیع شغل که در مقایسه با مردان، راه آن ها را برای بالا رفتن از نردبان جامعه می بندد. بنابراین، ۱۹ درصد تمام زنان فارغ التحصیل از دانشگاه و ۷ درصد کسانی با تحصیلات بالاتر از لیسانس به عنوان کارمند دفتری، فروشنده، کارگر کارخانه یا بخش خدماتی استخدام می شوند. [۱۰] مناصب آبرومندانه و پردرآمد در حرفه ها و مشاغل قویاً در اختیار مردان قرار دارد.

دانشگاه و محوطه آن، ضمن آن که به زنان انتظار داشتن برابری شغلی با مردان را می دهد، فرصتی را نیز برای داشتن روابط شخصی جدید و به دور از کنترل خانواده ها در اختیارشان قرار می دهد به طوری که بعدها، بسیاری از آنان به نقش خود در داخل ساختار سنتی خانواده تردید پیدا می کنند. چنین زنانی دیگر از خانه پدر به خانه شوهر نمی روند. آن ها ابتدا به دانشگاه می روند، جایی که روابط برابر بیش تری وجود دارد.

به طور کلی، زنان دانشگاهی توقعات بالاتری نسبت به سایر زنان و فرصت کم تری برای درک کردن آن ها دارند. اگر آن ها به طور حرفه ای آموزش دیده باشند، به خصوص در حرفه هایی که تحت تسلط مردان است، "محرومیّت نسبی" آن ها همان قدر محسوس است که جیب های نسبتاً کم پولشان.

معاون رئیس جمهور آمریکا، الدلای استیونسن، در سال ۱۹۵۵ در مورد زنان دانشگاه رفته گفت: "یک روزی آن ها شعر می گفتند. الآن شعر آن ها، فهرست رختشویی است." زنان طبقه متوسط، به گفته او، باید در عزای نبود "آیشتاین ها، شوایتزها، روزولت ها، ادیسن ها، فوردها، فرنیس و فراست ها"ی زن، سوگواری کنند.

ولی تجربه طبقه کارگر بسیار متفاوت است. هم زنان و هم مردان از خفه شدن پیشرفت ذهنی، از کار روزمره و ملالت آور خسته شده اند. ایده برابری با مردان، معنای کاملاً متفاوتی برای زنان طبقه کارگر دارد. یک تاییست تندنویس، یک فروشنده، خدمتکار یا سایر زنانی که در مشاغل ماهیتاً روزمره و دارای چشم انداز اندکی برای پیشرفت به کار گرفته می شوند، نمی توانند با خواسته زنان حرفه ای برای برابری با مردان در ارضای شغلی - که "ارزش ذاتی کار" را پیش فرض قرار می دهد - ارتباط برقرار کنند. به طور کلی، زنان طبقه کارگر تنها به یک دلیل است که کار می کنند: پول درآوردن. مشاغل آن ها چیزهای کم تر دیگری را به آن ها عرضه می کند. برای یک زن متخصص، کار روزمره خانگی - یعنی کاری که او قادر نیست در آن از مهارت های اکتسابی خود استفاده کند - عذاب آور است. زن طبقه کارگر تفاوت زیادی بین کار در خانه یا خارج از آن نمی بیند. به موقعیت شغلی مرد در بیرون از خانه هم حسادت نمی کند. او یکنواختی و فشار کاری در نقاله یک کارخانه ماشین را انتخاب نخواهد کرد. بیماری های زنان در اثر کارهای داخلی به موازات بیماری مردان در نتیجه کارشان حرکت می کند.

وقتی فمینیست ها می گویند که آن ها خواهان برابری با مردان هستند، غالباً این حقیقت را که مردان هم خود در جامعه سرمایه داری نابرابر هستند کتمان می کنند. عموماً آن نوع برابری که آن ها می بینند در داخل ساختار طبقاتی فعلی است، یعنی، برابری برای افراد خوشبخت تر.

همانند طبقه متوسط جدید، جنبش زنان همگن نیست. به طور کلی، جنبش زنان به دو گروه تقسیم می شود: جنبش حقوق زنان و جنبش رهایی زنان. اعضای جنبش حقوق زنان، به توصیف خوان کاسل که مطالعه ای را روی جنبش زنان آمریکا انجام داد، بسیار محتمل است که خودشان صاحب مشاغل یا همسران و خانواده هایی از اقشار بالایی طبقه متوسط باشند، و منفعتی در "نظام" داشته باشند. شرکت کنندگان در جنبش رهایی زنان، از سوی دیگر، تمایل دارند تا زنانی در حال تحول باشند - دانشجویان، تازه فارغ التحصیل شدگان، همجنسگرایان سیاسی، زنانی با مشاغل کم درآمد که رؤیای مشاغل آبرومندانه و پردرآمد دارند، یا زنان مطلقه ای که به دنبال هویت و راه های جدید زندگی هستند. [۱۱]

اعضای جنبش حقوق زنان، تلاشی برای دوری از مقام و سلسله مراتب نمی کنند. به دنبال تغییر خود یا دنیای خود نیستند؛ مایلند تا موقعیت خود را آن قدر بالا ببرند که با موقعیت مردانی که به آن ها به عنوان همتای خود نگاه می کنند، کاملاً شبیه شوند.

آن ها مدافع موقعیت بالاتر زنان در ساختار قدرت و کنترل هستند، تا چنین موقعیتی صرفاً در بین مردان دست به دست نشود. آن ها می خواهند که زنان را به بالای نردبان حرکت دهند. [۱۲] بسیاری از این زنان نخبه، درست مانند همسرانشان، درآمدهای خوبی دارند. بنابراین قادرند تا خدمات سایر مردم، به ویژه زنان را برای انجام کارهای خانگی و

مراقبت از کودکان خود خریداری کنند. بدین ترتیب، سینتیا اپشتاین، در کتاب خود "جایگاه زن"، مطالعه ای را نقل می کند که نشان می دهد حدود نیمی از زنان متخصص و شاغل تمام وقت مورد مصاحبه، دو یا چند مستخدم تمام وقت برای مراقبت از منزل و نگهداری از کودکان داشتند. [۱۳]

جنبش رهایی بخش زنان، به دنبال اهداف متفاوتی است:

زنانی با آلترناتیوهای کم تر در دنیای بیرون، مایل بودند که گروه فمینیستی خود را به یک راه و روش زندگی تبدیل کنند. این گروه، به جای تلاش برای تغییر آداب و رسوم در درون یک جامعه بزرگ تر، که به معنای ورود به آن جامعه و درگیر شدن با آن بود، قرار بود که یک "آلترناتیو" باشد... این گروه باید یک خانواده، یک پناهگاه، یک شیوه زندگی، یک مکانیسم برای به دست آوردن حداقل معیشت باشد. گروه فمینیستی، به طور مختصر، باید به دنبال جایگزین کردن نقش سنتی شوهر و خانواده هسته ای باشد. به جای کمک به تغییر زندگی بیرونی یک کنش گر، گروه باید به آن زندگی تبدیل شود. [۱۴]

یک فمینیست برجسته آلمانی در اواخر قرن حاضر گفت که "جنبش زنان محصول یک جریان تاریخی فردگرایانه و لیبرال است ... همین اعتقاد است ... که زیر سایه موهبت آزادی فردی ... به زنان اجازه داده است تا خودشان را از قید و بندهای ذهنی، اقتصادی و قانونی رها کنند." [۱۵]

بنابراین فمینیست ها روی فرد تأکید می کنند. برخلاف این، مارکس "طبیعت بشر" را به عنوان "مجموعه ای از روابط اجتماعی" تعریف کرد. [۱۶]

هرچه قدر عمیق تر به تاریخ بازگردیم، می بینیم که فرد کار بیش تری انجام می دهد و از این رو فرد تولیدکننده نیز به صورت مستقل، و متعلق به یک کل بزرگ تر ظاهر می شود ... نوع بشر، در ادبی ترین معنی آن یک "Zoon Politikon" است (اصطلاحی که ارسطو استفاده می کرد-م)، نه صرفاً یک حیوان اجتماعی، بلکه حیوانی که تنها در داخل جامعه می تواند خود را [از دیگران] تمیز دهد. تولید به وسیله یک فرد منزوی در بیرون جامعه ... همان قدر مضحک است که توسعه زبان با افرادی رخ دهد که با هم زندگی و با یک دیگر صحبت نمی کنند. [۱۷]

مارکس در اواخر حیات خود نوشت، "روش تحلیل من، از بشر آغاز نمی شود، بلکه از دوره اقتصادی مفروض جامعه شروع می گردد".

فردگرایی قدیمی خرده بورژوازی، ریشه در امید برای تبدیل شدن به ارباب خود داشت؛ فردگرایی خرده بورژوازی جدید، ریشه در جاه طلبی دارد. هنگامی که امکان تحرک رو به بالا وجود دارد، امید افراد محروم، به جای اقدام جمعی، روی پیشرفت فردی متمرکز می شود. به همین جهت، در طبقه متوسط جدید، ایده مسلط اینست که پیروزی یک فرد، به تحصیلات، اراده و تلاش بستگی دارد.

اما دیدگاه طبقه کار، روی نقطه مقابل تأکید دارد. طبقه کارگر اما روی همسانی و یکپارچگی (uniformity) تأکید می کند: از پیش تعیین کردن جایگاه یک فرد به وسیله سنت و طبقه ای که فرد در آن به دنیا می آید. یک کارگر به سازمان ها، یا اتحادیه هایی می پیوندد تا موقعیت خود را از طریق جمعی که به آن تعلق دارد، بهبود ببخشد. مردان و زنان طبقه متوسط جدید به گروه هایی- نظیر انجمن های حرفه ای و کلوب های نخبگان- می پیوندند تا از یک سو پایه و مقام فردی خود بالا ببرند و از سوی دیگر از آن به عنوان وسیله ای برای به دست آوردن تماس های کاری بهتر استفاده کنند. حتی زمانی که به اتحادیه های مناسبی می پیوندند- به عنوان مثال در بریتانیا، اتحادیه ملی معلمان یا اتحادیه کارمندان دولت محلی NALGO، بسیاری از اعضای بلندمرتبه، بین آرزوهای جمعی برای بهبود شرایط همه افراد و آرزوهای فردی برای بالا رفتن از نردبان شغلی، معلق هستند.

حتی رادیکال ترین اعضای جنبش رهایی زنان، که خود را سوسیالیست می دانند، به جای پیشرفت جمعی روی فردگرایی، به عنوان پیش شرط آزادی فردی، تأکید می کنند. این همان چیز است که مارکس "سوسیالیسم خرده بورژوایی" نامید. مارکس، در **مانیفست کمونیست**، توانایی "سوسیالیسم خرده بورژوایی" در نقد سرمایه داری را ستود، اما نشان داد که سهم و همکاری مثبت آن ضعیف است. [چنین سوسیالیسمی] "با هذیان فلاکت باری از یأس، پایان یافت". [۱۸]

امروز، فمینیست های رادیکال به دنبال جدا کردن ایده آل بورژوایی آزادی فردی از حقیقت غیر آزاد جامعه بورژوایی هستند: آن ها می خواهند فرد را از جامعه عقب بکشند. این کار در شعار "political The personal is" فشرده شده است. چنین شعاری سیاست را به موضوعی خصوصی بدل می کند، آن را از نو تعریف می کند و اقدام جمعی برای تغییر سیاسی را بی اثر می سازد.

ادعای غالب در جنبش زنان اینست که زنان باید خود را از افکار سرکوب کننده پدرسالاری آزاد کنند. من باب مثال، انقلاب جرمین گریبر در اتاق خواب. مارکسیست ها ادعا می کنند که این افکار نیستند که زندگی های ما را کنترل می کنند، بلکه این شرایط اجتماعی، قدرت واقعی سرمایه داری و دولت سرمایه داری است که زنان، هم چنین مردان و کودکان، باید خود را از آن آزاد سازند.

جزء لاینفک دیگر این "سیاست شخصی"، "افزایش آگاهی" است. تا حدی که عضویت طبقه متوسط جدید "هیچ گونه اشتراک، مرز و محدوده ملی و سازمان سیاسی ندارد" (از عبارات مارکس برای توصیف دهقانان خرده مالک استفاده کرده ام) [۱۹]، "افزایش آگاهی" در حکم سیمان خوب است برای گروه هایی بدون شکل که "چند رگه طبقاتی" دارند (Cross-Class). خوان کاسل توضیح می دهد که:

اصطلاح "آگاهی"، مبهم است و به تجربه ای شخصی و ذهنی اشاره دارد. این ابهام ممکن است که نقطه قوتی در جنبش زنان باشد، جنبشی که کنشگران آن متفوق اند که آگاهی رو به افزایش است، اما امکان متفاوت بودن اجزای سازنده این آگاهی را بررسی نمی کنند. در جنبشی که احتمالاً کنشگران آن دیدگاه های بسیار متفاوتی دارند، بحث در مورد افزایش آگاهی، از تحقیق در مورد اجزای این آگاهی، بیش تر موجب وحدت می شود. [۲۰]

"افزایش آگاهی" برای مردان و زنان طبقه کارگر بیگانه است. آن ها وارد سیاست نمی شوند که خودشان را درک کنند و آگاهی شان را بالا ببرند. آن ها به یک سازمان می پیوندند چرا که در جستجوی قدرت جمعی برای تغییر شرایط خود، برای تغییر دنیا، هستند.

مشخصه دیگر این "سیاست شخصی" تأکید روی تغییر سبک زندگی است: اجتناب از ازدواج، ایجاد "کمون های باز"، تجربه کردن عشق آزاد. همین موارد، این زنان را از اکثر زنان طبقه کارگر جدا می کند. برای اکثریت زنان طبقه کارگر، یک "سبک زندگی باز" با اندازه کیف پول، هزینه نیازهای ضروری، و شرایط تهیه مسکن تعیین می شود.

آن مقداری که این "سیاست شخصی" هر زن را از فمینیست های اجتماعی و همجنسگرا جدا می کند، به منتهی درجه خود می رسد. آن ها قلمرویی ایجاد می کنند که مردان در آن جایی ندارند.

جنبش رهایی زنان، در حالی که فاقد تکیه گاهی در داخل طبقه کارگر متشکل است، و در غیاب یک مبارزه توده ای به وسیله کارگران، مارپیچ وار رو به پایین می لغزد؛ به روابط شخصی یا تعدادی از افراد موفق پناه می برد، به خلق آثار ادبی یا کارهای آکادمیک پناه می برد و بدین ترتیب از هرگونه تلاش برای تغییر دنیای بحران زده دست می کشد. دو جریان کلی در فمینیسم- جدایی طلبی و فرمیسیم- با یک دیگر تلاقی پیدا می کنند. جدایی طلبان، دور ساختار موجود جامعه خط می کشند و به دنبال ایجاد آبادی ای آزاد در داخل سیستم روانه می شوند؛ فرمیسیم ها خود را با سیستم وفق می دهند و سعی می کنند تا نظام سرمایه داری را به گونه ای تعدیل کنند که در بالا برای تعداد اندکی جا وجود داشته باشد.

کارگری که به سوی سوسیالیسم می آید، با طبقه اش شناخته می شود. برای آن که یک عضو طبقه متوسط به سوی سوسیالیسم حرکت کند، آن مرد یا زن باید رابطه خود را با قلمروی اجتماعی طبقه متوسط قطع کند، و در روح و بدن به پرولتاریا بپیوندد. این وظیفه بسیار دشواری است، و تنها تعداد معدودی از پس آن برمی آیند.

حتی آن بخش هایی از جنبش زنان که در مورد طبقه کارگر به صورت کلی صحبت می کنند، نقشی فرعی را برای طبقه کارگر در جنبش خودشان قائلند. مبارزه طبقاتی به واقعه ای کم اهمیت در بیرون از صحنه جنبش زنان، جنبش سیاهان و هر چیز دیگری تنزل داده می شود. برای آن ها طبقه کارگر هرگز سوژه تاریخ نیست؛ در بهترین حالت، عنصری است برای گروه های رنگارنگ چپ. جمع بندی مانیفست کمونیست از تحلیل هایش در مورد "سوسیالیسم خرده بورژوایی" - که دشمن سوسیالیسم پرولتاری است - امروز به تمامی جنبش های فمینیستی، حتی رادیکال ترین عناصر آن، ارتباط دارد. متوسل شدن به ژست و اداهای اخلاقی، در مواجهه با استبداد روز افزون دولت سرمایه داری، تنها ناامیدی و سرخوردگی عمومی را افزایش می دهد.

[1] Marx and Engels, **Works**, Vol.6, p.485

[۲] ای. او. رایت، **طبقه، بحران و دولت** (لندن ۱۹۷۸)، صص. ۶۱-۳. به منظور دقت بیش تر، نباید به این مجموعه از اقتضای به صورت طبقه نگاه کنیم: طبقه، پیش از هر چیز، از طریق تضاد با سایر طبقات تعریف می شود. همان طور که مارکس و انگلس خاطر نشان ساخته اند: "افراد مجزا فقط تا جایی تشکیل طبقه می دهند که مجبور باشند مبارزه ای مشترک را علیه طبقه ای دیگر ترتیب دهند." (مارکس و انگلس، **ایدئولوژی آلمانی**، در **مجموعه آثار مارکس و انگلس**، جلد ۵، ص. ۷۷). با این توضیح، ما می باید هم چنان به نوشتن در مورد "طبقه متوسط جدید"، که اصطلاح بهتری پیدا نکرده ایم، ادامه دهیم. هم چنین نگاه کنید به: ا. کالینیکوس، "طبقه متوسط جدید" و سیاست های سوسیالیستی، مندرج در **سوسیالیسم بین المللی ۲۰: ۲** (۱۹۸۳).

[۳] نیکوس پولانزاس به اشتباه ادعا می کند که تمامی کارگران یقه سفید، به انضمام تکنسین ها و مدیران، به "خرده بورژوازی جدید" تعلق دارند. (ن. پولانزاس، **طبقات در سرمایه داری معاصر**، لندن ۱۹۷۵).

[۴] به عنوان نمونه نگاه کنید به تحلیل مارکس از کارمندان بازرگانی در **سرمایه**، جلد ۲ و ۳.

[۵] ب. و ج. آرنریش، **طبقه تخصصی-مدیریتی**، مندرج در پ. واکر (سردبیر)، **میان کار و سرمایه** (لندن ۱۹۷۹)، ص. ۱۴. تخمین اهرنریش از طبقه متوسط جدید، حتی با تعریف خودش، بسیار بزرگ است. نگاه کنید به: م. آلبرت و ر. هنل، **بلیتی برای سفر: اماکن پیش تر روی نقشه طبقات**، مندرج در واکر، ص. ۱۵۵.

[6] R. Sennet and J. Cobb, **The Hidden Injuries of Class** (Cambridge 1972), p.229.

[7] Ehrenreichs, in Walker, p.29.

[8] **Financial Times** (22 November 1982).

[9] A. Szymanski, *A Critique and Extension of the Professional-Managerial Class*, in Walker, p.57.

[10] Freeman, p.33.

[11] J. Cassell, **A Group Called Women** (New York 1977), p.104.

[12] Cassell, pp.98 and 184.

[۱۳] س. ایشتاین، جایگاه زن (لندن، ۱۹۷۱)، ص. ۱۳۸. کارل فریدان، همسر سابق بتی فریدان، نویسنده افسون جنس زن.

[14] Cassell, pp.175-6.

[15] A. Hackett, *Feminism and Liberalism in Wilhelmine Germany, 1890-1918*, in B.A. Carroll (editor), **Liberating Women's History** (Chicago 1976), p.128.

[16] Marx and Engels, **Works**, Vol.5, p.4.

[17] K. Marx, **Grundrisse** (London 1973), p.84.

[18] Marx and Engels, **Works**, Vol.6, pp.509-10.

[19] Marx and Engels, **Works**, Vol.11, p.187.

[20] Cassell, p.17